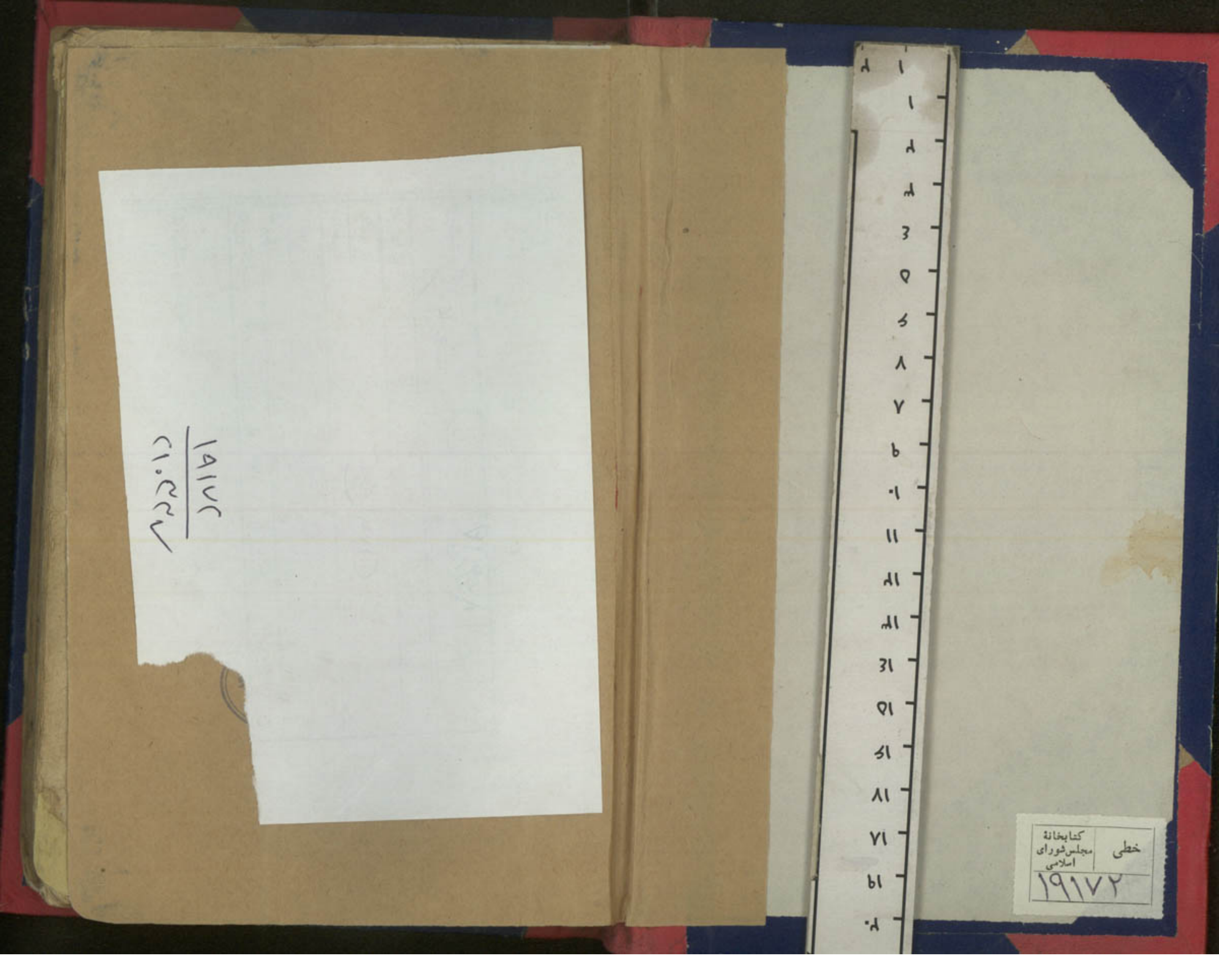
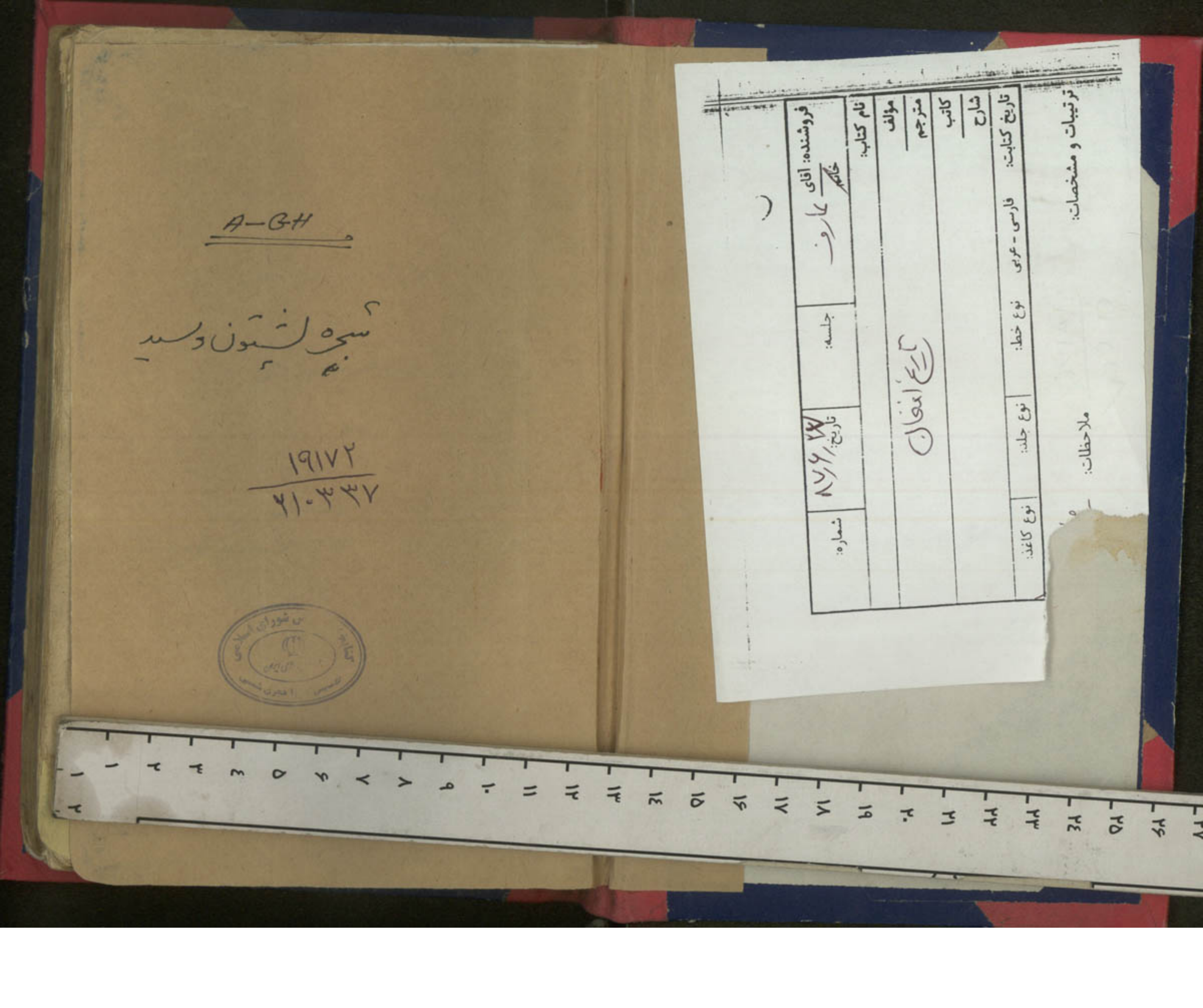
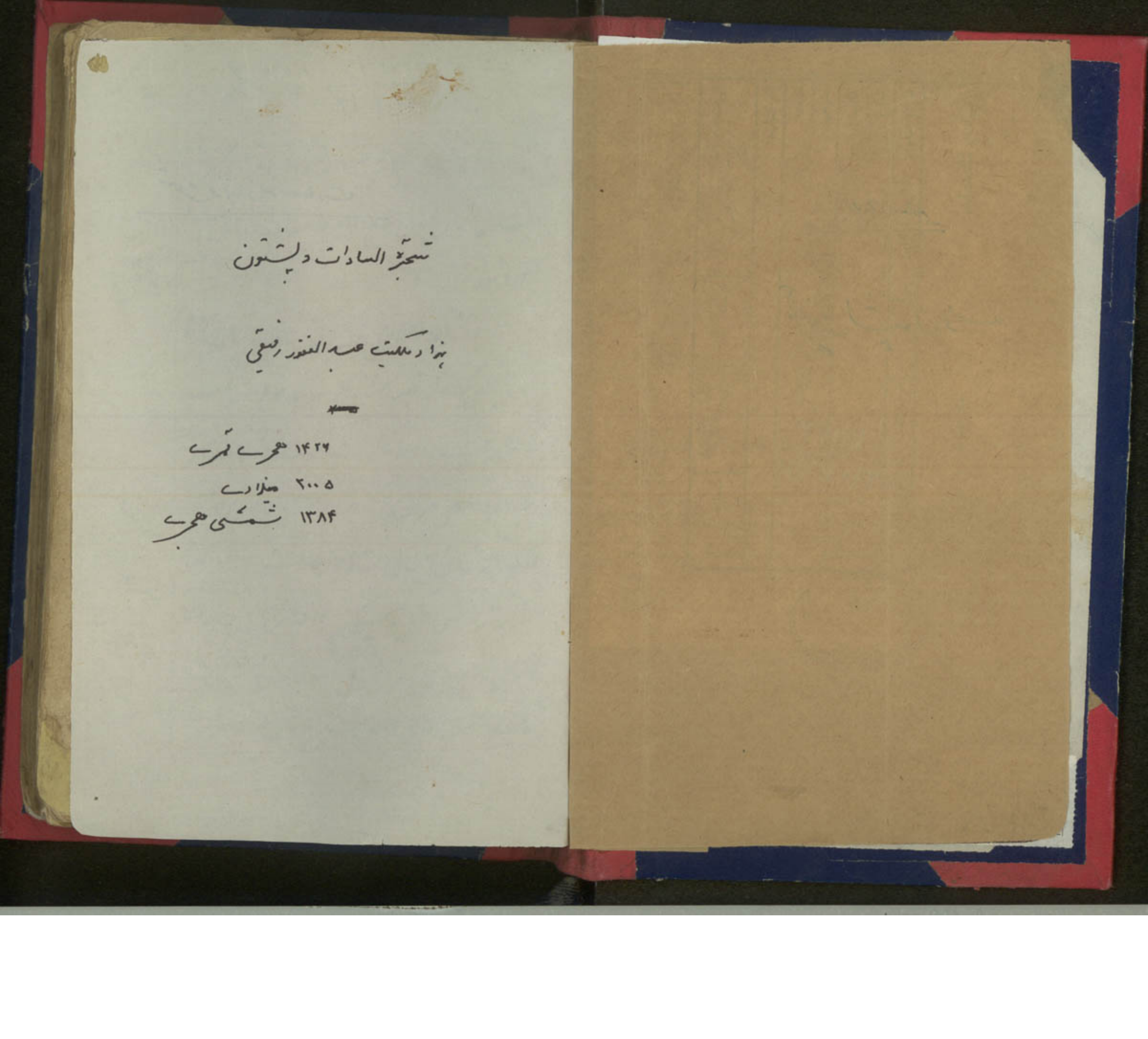
عارف اصفهانی

۸۷/۶/۳


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۹۱۷۲


A-GH
۱۹۱۷۲
۲۱۰۳۳۷
فروشنده: آقای
جلسه:
تاریخ: ۸۷/۶/۲۷
شماره:
نام کتاب:
تاریخ افغان
مولف
مترجم
کاتب
شارح
تاریخ کتابت:
فارسی - عربی
نوع خط:
نوع جلد:
نوع کاغذ:
ترتیبات و مشخصات:
ملاحظات:



شجرة السادات د پښتون

بهزاد ملکیت عبدالغفور رفیقی

۱۴۲۶ هجری قمری

۲۰۰۵ میلادی

۱۳۸۴ شمسی هجری

۱۹۱۷۲
۲۱۰۳۳۷

بیان حمل بار امانت بطاعت و حدود شرع نموده که غرض
ایشان از آن قبول جمیع اوامر و اجتناب نواهی است
کقوله تعالی وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم
عنه فانتهوا و بعضی مفسرین و سالکین بیان بار امانت
بعشق الهی کرده که نصیبه عشق الهی خاصه نوع انسانست
که بدان سبب در دنیا بخلافت و نبوت و ولایت مشرف
شده و در عقبی نیز همچنین بدیدار ذات اقدس و حور و
قصور و رضوان و جنان ممتاز خواهند گشت بیت لمؤلفه
و آسمانه قدس و عقل رسیکی ؛ داخو عشق دی چه پیه غرض
وکر هیچ قدم ندی ؛ فرد عاشقی را سوز و ناهی خوش است
عاشق را سوز ناکامی خوش است ؛ و شاهی حق مر آنجدا را

شیخ و فتیان و سعادت



که انسان را بحکمت کاملهٔ خویش گروه گروه و قبیله قبیله
گردانیده برای معرفت یکی از دیگری تا جهالت از میان
ایشان مرتفع شده تمیز کردند کقوله تعالی یا ایها الناس
انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا
و ثنا است مر آنخدایرا که ذریت حضرت آدم را از پشت
حضرت آدم علیه السلام خارج نموده کقوله تعالی و اذ اخذ ربک من
بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم و
بعقل و هوش در آورد تا بخطاب الست بربکم قالوا بلی
مخاطب نمود و بتوفیق اقرار قالوا بلی موافق گردانید و بدان
اقرار قالوا بلی بشرف ایمان مشرف ساخت کقوله علیه السلام
کل مولود یولد علی فطرة الاسلام ثم ابواه یهودانه

او ینصرانه

او ینصرانه او یمجسانه چنانچه جمهور متکلمین براین قایل هستند
که اطفال کفار در جنت خواهند بود بدان اقراری که روز
میثاق از ایشان سر زده است زیرا که تا آنوقتی که بحد
بالغ نگردند مسلمانان می باشند و ثنائی است مر آنخدای را
که ما یان را بشرف نور اسلام مشرف ساخت و بوفای عهد
روز میثاق قالوا بلی محکم و مستحکم گردانید و بخلعت
دین احمدی و ملت محمدی سرافراز فرموده که جمیع رسل
ماضیه علیهم السلام را آرزوی آن بوده که اگر ما یان جمله از امت محمد
آخر الزمان بودمی چه خوش بودی و اگر در عصر وی پیدا شده
چه نیکو بودی و ثنای است مر آنخدای را که ما یان را بر طریقه
اهل سنت و جماعت محکم و مستحکم گردانید و از طرق باطله

هر دو گروه مذاهب باطله مختلفه و محدث نموده که آن مذهب
روافض و معتزله و خارجیه و شیعه و غیره است که مجموع
ایشان بموجب حدیث هفتاد و دو فرقه اند
و جمیع اهل نار اند نعوذ بالله منها کقوله علیه السلام ستفترق
امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا
واحدة و آن فرقه واحده که از جمیع ایشان مستثنا
شده آن فرقه اهل سنت و جماعت است که ایشان را
فرقه ناجیه گفته است ناجیه بمعنی نجات یابنده از عذاب
دوزخ است چراکه ایشان بر طریق صواب و صراط
مستقیم ثابت و قایم اند و فرق دیگر چنانچه روافض و
شیعه و معتزله و غیره ایشان همه بر غلط و خطا رفته در

تحت وعید اند کما فی آخر الحدیث الذی کلهم فی النار اگرچه درین
مقام خبری گفتگو نمیکنیم هم در حق اهل بیت رسول مقبول و
اصحاب کبار که روافض و خوارج بغض ظاهر این عاجز بنده
اما چون که این دیباچه گنجایش آن نداشت ازینجا
موقوف نموده در آخر کتاب ان شاء الله تعالی بیان آن
کرده خواهد شد نسبت مر آن خدای را که مایان را دوستدار
اهل بیت و اصحاب کرام گردانیده و درجه بدرجه و مرتبه
بمرتبه ایشان شناسا ساخت و در حق هیچ یکی ازیشان
بغض و کینه در خاطر مایان نینداخت پس امید که نتیجه
این محبت و وداد ذریعه مغفرت مایان شده
وسیله نجات شود و به نعیم ابدی و به بهشت جاودانی



رسالتنه مثنوی هذا یا بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه
اگر دعوتم رد کنی ور قبول من و دست و دامان آل رسول
الحمد لله و الشکر لله قل الحمد لله رب السموات و رب
الارض رب العالمین وله الکبریاء فی السموات و
الارض وهو العزیز الحکیم درود و سعادت و درود
بر آن کذنده معبود باد که بهترین آدمیان است
گرانمایه تر تاج آزادگان گرامی تر از آدمی زادگان
و سبب آفرینش عالمیان است زیرا که خلعت
لولاک خاص وی را پوشانیده شده است کما جاء
فی حدیث القدسی لولاک لما خلقت الافلاک
چنانچه ابیات آصفی دخی جوری شفقت ویبی

چه لولاک

چه لولاک ده و خلعت دهی نوری جهانک خلعت وینی
بهرجانی حق حرمت قوی برنی دو والحی و رست علم
صلی الله علیه وسلم بیت انچه و رخ شمع نبوت فروز
آب ندیده کل آدم نبوده و عرش کرسی و زمین و آسمان
و جمیع ما فیها ثناخوان آنحضرت اند بیت عرش و
کرسی رنگ آسمان دوه کل دهی ثناخوان نظر کرده
دوه بشان چه بکرد عرش لرزان و بار ارشه
مستحکم صلی الله علیه وسلم که نبیان کوم رسالتی
دوه وازه نابیان دهی دهی پادشاه دوی امیران وی
که ملک کی انس جانیغی دوه دی جنم خدم صلی الله
علیه وسلم و نیز در حدیث قدسی آمده است



لولاک لما اظهرت الربوبیة و ایضا جاء فی حدیث القدسی
انا و انت و ما سواء ذلک خلقته لاجلک و هو قال یا رب
انت و ما انا و ما سواء ذلک ترکته لاجلک چنانچه اول
نور محمدی بظهور آمده بعد از ان ایجاد عالم شده از نور
او چنانچه شاعری در وصف آنجناب صلی الله علیه و سلم
گفته است بیت چراغی که تا او بیفروخت نور ز چشم
جهان روشنی برد و دور چراغی که پروانه‌اش بُد دو دست
فروغ همه نورها نور اوست کقوله علیه السلام اول
ما خلق الله نوری و ایضا کما قال علیه السلام انا من
نور الله و الخلق من نوری و ظلام ظلمت کفر رخت
وحدت بر بسته از پرتو ظهور نور او مثنوی

چو صبحش

چو صبحش هوا خواه شد بخت یار تزلزل بهم در ایوان کسری فتاد
بلا قامت لات بشکست و خورد باعزاز وی آب عزی ببرد
نه از لات و عزی بر آورد گرد که تورات و انجیل منسوخ کرد
و تمامی اکناف و اطراف جهان بنور اسلام منور گشته
از ظهور نور او کقوله تعالی لقد جاءکم من الله نور و نور
عبارت از وجود با وجود محمد است و هدیه اسلام است آن
ذو الثقلین صاحب قاب قوسین را که چون رفعت
که یوم یجعل الولدان شیبا در شان آنحضرت است که
جمیع انبیا و اولیا از هیبت و دهشت آن روز سر بر
ندارند چنانچه در شفاعت آنحضرت گفته شده و آنحضرت
گر فعل بد شد قول اولو العزم را تن بلرزد ز هول دهر

کس نفسی نفسی گویند لقوله تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه
و ابیه و صاحبته و بنیه و او بجهت شفاعت کبایر معاصی
امت خود امتی امتی گوید که قوله علیه السلام شفاعتی
لاهل الکبایر من امتی و شفاعت امم ماضیه نیز خواهد بود
نظم
کریم السجایا جمیل الشیم ❊ نبی البرایا شفیع الامم
کقوله علیه السلام انا سید ولد آدم یوم القیمة و انا
اول من ینشق عنه القبر و اول شافع و اول مشفع
و هدیه سلام و تحفه درود نامعدود بدان رسول
مقبول باد که نوای لا اله الا الله صدای بیخ
نوبت او شد و آوازه محمد رسول الله طنطنه
کوس ملک اوست و [illegible] مهتری و سروری اصفیا

که چون

منت نفقه نسیه و متابعت شریعت و احیاء طریقت او غنیمت
شمارد و وی را دانای او بکمال مبلغ بجان کوشد که نجات ابدی
و سعادت سرمدی بدون آن نخواهد یافت مثنوی
محال است سعدی که راه صفا ❊ توان رفت جز در پی مصطفی
خلاف پیمبر کسی ره گزید ❊ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ❊ شکر
خدا را که پیشوا داریم ❊ پیشوایی چو مصطفی داریم ❊ بس زهی
خجستگی و فرخندگی مایان که پیشوای مایان چنین است شعر
که شاعری در وصف آنجناب گوید ❊ گرد لوا الحمد در ایوان عرش
تحت لوا آدم و من دونه ❊ سید الکونین ختم المرسلین
آخر آمد بود فخر الاولین ❊ شفیع الوری خواجه بعث و نشر
امام الهدی صدر دیوان حشر ❊ و چنان سیدی که هیچ عا

شنو می عصیان شفاعت وی در دوزخ بماند

بماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیش رو

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج

بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان سبحان ربک

رب العزت عما یصفون وسلام

علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

اللهم احینا علی سنته وتوفنا علی ملته

واحشرنا فی زمرته وتحت لوائه واسقنا

بکاسه وانفعنا بمحبته آمین یا رب العالمین

بعد از حمد احد و درود احمد میگوید بنده عاصی پر معاصی

امیدوار

امیدوار از فضل و مغفرت حافظ رحمت ابن شاه عالم

شهید کودنه خیل بریل زئی بهرجه سره بنی غفر الله تعالی ذنوبه و

ستر عیوبه دیدم که اکثر اشرف زاده کان ولایت

قسمت آنجو راز ملک خود مهاجت شده آمده در هندوستان

متوطن کشند و بت درنت گذشته آل و اولاد ایشان

انساب خودها را فراموش کرده جمیع نمی دانند که نسب

با کسی نزدیک تر و کدام با کدام قریب تر مگر اینقدر

میدانند که فلانی خیل و فلانی قوم هستیم پس چونکه بنده هم

عن جد و آبا از ای رب خانچه قبیله کاهی ابوی و اعمام بنده

از او قسمت آنجو در هندوستان آمده ساکن شده بودند

بنده هم در سن [illegible] آمده طرح اقامت در انجا انداخت

باقی مردم کوته خیل نیز پس و پیش همچنان آمده همه درینجا
مجتمع گشتند تا بحدی که در ولایت وطن هیچکس از مردم
کوته خیل نمانده همه در اینجا آمدند پس چونکه بنده را و برادران را
نیز توالد و تناسل شده جمعی کثیر گشتیم هر چند که از فرزندان
سعادتمندان خود و اولاد ایشان از نسب خود
نگذشتن اقربا و ذوی القربی با استفسار تمام صحیح
نشده اند و قریب و بعید را نمی شناسند لاجرم آنکه
باین حقیر تقصیر از انساب خود و غیره اطلاعی بوده
فراخور علم و دانش خود بیان نموده در تحریر آورد
تا جهت تعلیم آن معاتب نگردد و در مواخذه نیفتد
کقوله علیه السلام من کان یؤمن بالله

والیوم

والیوم الاخر فلیصل رحمه و ایضاً قال
علیه السلام تعلموا انسابکم ما
تصلون به ارحامکم فان صلة الرحم
محبة فی الاهل و مثراة فی المال و منساة
فی الاثر و نیز از رعایت صلهٔ رحمی که از جمله
وجوبات است بی بهره نمانند کقوله تعالی
لا تعبدون الا الله و بالوالدین
احساناً و ذی القربی یعنی نیکوئی کنید و
نوازید نزدیکان او خویشان را و پیوستگی کنید
با ایشان ای عمرو صلهٔ رحم از واجبات اسلام است
و عمر بیفزاید و روزی فراخ کرداند و در احادیث

قدسیه آمده است که من رحمانم و مشتق رحم را از
اسم من شده است هر که آنرا پیوند کند من او را برحمت
خود واصل سازم و هر که آنرا ببرد و از رحمت خودش
منقطع گردانم و وحی کرد الله تعالی مر موسی علیه السلام را
که با اقربای خود نیکوئی کن موسی علیه السلام گفت
یا الهی چکنم که موافق رضای تو باشد خطاب آمد
که احسان نمائی با غایبان بدعا اگر تو نگرانند زیارت
و بسلام و بر ورشتن مجهول نسب نشوند که موجب
تخفیف ایشان خواهد بود و آنچه در کتب فقه آمده است
که لا یعتبر فی العجم کفوا لان العجم ضیعوا
انسابهم فی الواقع همچنین است که از اکثر عجم نسب

و با شاهزادگان اگر فقیر اند بصله و عطا

خود

خود ضایع شده است زیرا که در تفاسیر و تواریخ از
ابتدای دور حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
صلوات الله علی نبینا و علیهما تا غایتی ملک طالوت
و از طالوت تا افغان و از افغان تا قیس [illegible]
عبد الرشید و از قیس عبد الرشید تا هذا الیوم شاخ
در شاخ گروه در گروه قبیله در قبیله آمده اند فکیف
یکون مجهول النسب لان العلة فی عدم
الکفاءة فی جهالة النسب وهی لم توجد فی
حقهم فظهر انهم صحیح النسب و اگرچه نزدیک
حق تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم
یومئذ ولا یتساءلون بلکه مکرمت و منزلت

آدمی از ورع و تقوی بیست کقوله تعالی

ان اکرمکم عند الله اتقیکم لیکن

در عالم روزگار و امور دنیوی وقرو قار آدمی بسبب

شرافت ذات و نجابت اصل میباشد چنانچه

عادت الله هم برین جاری شده که رسل و انبیا

در قبیله اهلی و اصطفا مبعوث میکردانید تا در چشم

مردمان حقیر نمایند و بدیده استخفاف در ایشان

ننگرند همچنین بشرع شریف نیز این را اعتباری

داده است چنانچه تعزیر شریف و خسیس برابر نیست

کما جاء فی کتب الفقه اذا قال یا الفاسق یا کس

ان قال الاشراف عندی والا لا و همچنین

و حق جانب اشراف از ارذال نیز فرق کرده است کما

قیل منکوحة ابنة ان تطبخ و تخبز فعلی

الزوج ان یأتی بمن یطبخ و تخبز اذا کانت

من بنات الاشراف و الا لا و از رسول

مقبول صلی الله علیه و سلم نیز اینچنین تصحیح رسیده

کقوله علیه السلام اذا جاءکم شریف قوم

فاکرموه و دیگر آنکه آدمی بسبب جهالت نسب مجهول

میشود و مطعون و معیوب میگردد و از صله رحمی که

از جمله واجبات است محروم میماند و همچنین در مواضع

بسیار احتیاج بیان مینماید از جهت آنکه معرفت انساب

و تفاخر بآن ... از ضروریات و انسته شده معرفت

انساب غیر او بعض لقبانرا بغرض و مقصد باید دانست
چنانچه معرفت نسب حضرت نبوی مصطفوی صلی الله
وسلم بالتمام نیست که متفق علیه است چنانچه محکوم داهل
عصر نیز خود حقیق معامله در هر کار که از این لابدی والعار کی
نباشند مثل از دواج خواهران و دختران که در کتب
آمده است که اولاد را از والدین خود چند حقوق است
می باشند که بعضی از آن جمله این است که نام ولد را خوب
نیکو نهند و علم دین و دنیا آموزانند که جمیع لوازم
دنیاوی حق حل و علی را بشناسد و بجای نیک منسوب
سازند و بمقام احسن و مستحسن از دواج دهند و حق
اولاد ادا شده بحق خود [illegible] بلدان

عار و بدنامی

عار و بدنامی لاحق نگردد بنا بر آن این رساله مختصر مجبره
ر خلاصة الانساب خود و غیر مطابق علم و استعداد
خویش تصنیف شده مرتب گردیده بخلاصة
الانساب مسمی گشت تا هر که از اولاد افغانان
و کوته خیل و غیره مردم اقوام افاغنه ازین مستفید
شده بهره ور گردد و بخویش و بیگانه وقوف یابد
این پر معاصی پر معاصی امیدوار فضل باری را بوسیله
این رساله بدعای خیر خاتمه و جمعیت دارین و
سلامتی کونین یاد شاد فرماید که موجب اجر
الرحمن [illegible] نیز بموقع مرحمت دعا کرده اللهم
احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا

سقط خزی الدنیا و عذاب الآخرة
آمین یا رب العالمین ذکر و بیان احوال
شیخ کوته علیه الرحمه بر ضمایر اولو الالباب پوشیده
و مخفی نماند که اسم محضه شیخ کوته شهاب الدین بود
اما چون که از راه شکستگی خود را سگی جناب سادات پناه
صلی الله علیه وسلم مقرر کرده بود خود را سگ کوته ملقب
گردانید و وی در اصل برخ بود خصوصاً بدل برنی
که بجهت آخور از مضافات قندهار از موضع بشین
و شوراوک که وطن اصلی برین و بریچ است بیجا شده
آمده در ضلع اتک و لنگر کوت مستقل بت نمود
چنانچه بابی افغانی اینجای نیز مینشینند و فرزندان

متولدان

متولدان آنجائی هم بنا بر طبع و آموخت وی
بعضی بعضی الفاظ آن نواحی میگفتند پس شیخ مذکور
مرحوم بطوع و رغبت خود گاهی در ملک هزاره و
گاهی در ملک چهچه و گاهی در ملک سمه سکونت
می نمود زیرا که قبل از وی اقوام بریچ نیز در اینجا آمده
متوطن بوده‌اند چنانچه جوبان زئی و علی زئی و دولت
ملاخیل و دولت خیل وی نیز در تعاقب ایشان
آمده متأهل گشت و فرزندان از وی بوجود آمدند
که بیان فرزندان وی در محل خود عنقریب خواهد
آمد وی بطریقه علیه سلسله قادریه منسلک بود و اکثر
اوقات بیاد الهی مستغرق و صاحب کشف و کرامات

در بیان اولاد حضرت شیخ شهاب الدین علیه الرحمه

بر دو گویند که گاهی گاهی از غایت ذوق و شوق
که بر ایشان مستولی شدی راه صحرا گرفتی و در بادیه
و بیشه سیر کردیدی و تمام سال بخانه نیامدی چنانچه
مردم اهل خانه وی چنان معلوم شدی که شاید
از دار فانی نقل نموده بدار باقی خرامیده اما چونکه
تحقیق و تفتیش وی بسیار کردندی آخرش ظاهر آمدی
که کسی میگفتی که در فلانه بیشه و در فلان موضع دیدم
که سیر کرد و بیاد الهی مشغول است و سماع است
که هر آن وقتی که در بادیه و بیشه تنها میگشتی گاهگاهی
شیر و پلنگ و غیر حیوانات جهت زیارت
ایشان می آمدند و گرد بر گرد ایشان قیام

می نمودند

می نمودندی حتی که گویند که بر شیر و پلنگ نیز گاهی گاهی
سوار میشدی نقل است که روزی شخصی هیزم در
بهسوری انداخته پر کرده بود و چون آن بهسوری تا لب پیده
کند آتش زده رفته بود قضا را شیخ مذکور در حالت وجد و مستی
بر آن بهسوری راه آمد و در آن آتش فرو رفت و پنهان شد
و از غایت سکر از حالت خود اطلاعی نداشت علی
الصباح آن صاحب بهسوری آمده از عدم اطلاع وی سر
آن بهسوری پوشیده رفت و وی همچنان در آن آتش بماند
تا آن وقتی که مدتی متمادی بر آن بگذشت و موسم خوردن
آتش باز آمده صاحب آتش آمده سر آن بهسوری باز کرده
بگشاد و وی را همچنان در آن میان دیده بگشتند و

بعد از آن بهوش آمده برفت و دیگر نقل است که آن
فرمودند که اولاد اینجانب تا هفت پشت خوار و حقیر نشوند
و سختی نکشند و در آخر شغل و ملک جمله هزار نعمات مستعاره
خود بمالک حقیقی سپرده بجوار قدس خرامید و متصل موضع
شاهی وزیر در آن مقام که درختان خنده و ملوس استاده اند
مدفون کرده بود الله تعالی مضجعه و جعل الجنة
مثواه و از جمله کرامات یکی این است که هیچکس آن
درختان که وی مدفون در آنجا است غرض نمی کند احیانا
اگر کسی غرض کند و از آن درختان چیزی قطع نماید
البته نقصان یابد و دیگر آنکه فرزندان و نبیرگان
وی از اول تا آخر در قوم یوسف زی خصوصا در قوم

ممد

مند به معزز و مکرم بودند و ذوی الاعتبار منصب دار و جاگیر دار
بودند و با سرداران کمال زنی خویشی و دوستی میداشتند
و ممتاز عصر در آنجا بودند تا آنوقتی که استیفای ارزاق
از آنجا کرده در اینجا آمدند و درینجا نیز از فضل ذو الجلال
بهمه حال شاملحال دارند امید که آینده نیز الله تعالی
ایشان را از نوائب و مصائب ازمنه و حصن حصین
خود مامون داشته محفوظ و محظوظ دارد بمنه و کمال
کرمه و دیگر آنکه درین وقت نیز بعضی بعضی صاحبان
عالی مقام که صاحب کشف و کرامت اند
و بدین حقیر قلیل البضاعت شفقتی دارند در آنوقتی
که از اجداد و اسلاف اینجانب مطلع نمودند

که چه نام دارند و بر تقدیری که اگر مطلع هم می‌بودند
از شائبهٔ خوش‌آمد و برآمد و از واهمهٔ کذب و خلاف
دور بودند و بعید [و بعید اند] گاهی گاهی در بعضی مقدمات ماضیه
بدین حقیر ظاهر می‌نمودند که شیخ شهاب الدین
نام مردی کیست که در فلانی و فلانه مقدمه شمایان
همراه شمایان نهایت روز ظاهر کرده جد و جهدی نمود
و همچنین همیشه در حق شمایان متوجه است و در هر امر
در هر کار ممد و معاون شمایان است که مایان چنان
دانستیم که وی شیخ شهاب الدین سهروردی است
اما بعد از آن معلوم شد که وی شیخ شهاب الدین
سهروردی نیست بلکه یکی از اجداد شمایان است

که همنام

که همنام شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانچه در
آن وقت بعضی بعضی اولیا وی را شیخ تکلی و یا غیر از این
قسم خبری میگفتند پس در خدمت ایشان ظاهر نمودم
که وی جد امجد اینجانب است که خیل و گروه مایان
بدو منسوب است که آنها را کوته خیل میگویند مخفی نماند
که از شیخ شهاب الدین مذکور سه فرزند بوجود
آمدند اول بابی دویم محمود سیوم ادم و بابی که
فرزند کلان شیخ مذکور بود از مادر علیحده متولد شده
بود و خانهٔ وی به بابی مشهور است دویم محمود که
به موتی مشهور شده که خانهٔ وی به موتی اشتهار دارد
سیوم آدم که خانهٔ وی به آدم اشتهار دارد و موتی
و آدم هر دو از مادر علیحده متولد شده بودند



برادران اعیانی اند از بابی ابن شیخ شهاب الدین
سه فرزند بوجود آمدند یکی جوها که از مادر علیحده
متولد شده بود دوم کدائی سیوم میرک و این
هر دو از مادر دیگر متولد شده برادران اعیانی اند
بیان اولاد جوها ابن بابی از جوها ابن بابی دو
فرزند بوجود آمدند یکی حسن بیک دوم طاهر بیک
اما حسن بیک لا ولد وفات شده و از طاهر بیک
دو فرزند بوجود آمدند یکی رضا دوم احمد و از هر دو
اولاد باقی است بیان اولاد کدائی ابن بابی
از کدائی ابن بابی سه فرزند بوجود آمدند اول
کنی دوم بهی سیوم الهداد اما از کنی و بهی اولادی
باقی نمانده و از الهداد فرزندان و نواسه گان

باقی اند

باقی اند بیان اولاد میرک از میرک ابن بابی یک فرزند
بوجود آمد پاینده نام و از پاینده نیز یک فرزند
بوجود آمد لبند نام که لبند با فرزندان خود حیات است
ذکر در بیان اولاد موتی بن شیخ شهاب الدین
از موتی بن شیخ شهاب الدین پنج فرزند بوجود
آمدند یکی آزاد خان دوم شهداد خان که این
هر دو از مادر علیحده متولد شده کلان تران برادران
بودند سیوم حکیم خان چهارم حسن خان پنجم شاه عالم خان
که والدین فقیر است و این هر سه از مادر علیحده
متولد شده بودند بیان اولاد آزاد ابن موتی آزاد
ابن موتی چهار فرزند بوجود آمدند یکی شاهمراد دوم
دارا سیوم دیندار چهارم اکرام شاه مراد ابن آزاد [illegible]

فرزند بوجود آمدند یکی غربت دویم اسلم سیوم مهر چهارم
جان محمد پنجم نسیم ششم غلام اما غربت و اسلم و غلام
هر سه لاولد وفات شدند و از جان محمد فرزندان
بوجود آمده حیات اند مهر و نسیم معه فرزندان
حیات اند بیان اولاد دارا ابن آزاد از دارا
ابن آزاد دو فرزند بوجود آمدند یکی زهراب دویم
سنجاب اما هر دو لاولد وفات شدند بیان اولاد
دیندار ابن آزاد از دیندار ابن آزاد یک فرزند بوجود
آمد ایام نام و از ایام فرزندان و نبیرگان باقی اند
بیان اولاد اکبر ابن آزاد از اکبر ابن آزاد دو فرزند
بوجود آمدند یکی ملفت دویم محتشم اما محتشم لاولد
وفات شده و از ملفت فرزندان و نواسه گان

و شهداد ابن موتی

بوجود آمده حیات اند بیان اولاد شهداد ابن موتی
را دو فرزند بوجود آمدند یکی شادی دویم کوجر
اما کوجر لاولد وفات شده و از شادی فرزندان
و نواسه گان بوجود آمده حیات اند بیان احوال
حکیم ابن موتی از حکیم ابن موتی هیچ اولاد باقی نمانده
بیان اولاد حسن ابن موتی از حسن ابن موتی هفت
فرزند بوجود آمدند یکی بشارت خان دویم نعمت خان
سیوم خالد خان چهارم عابد خان پنجم صدر خان
ششم دوند خان بهادر هفتم صلابت خان اما
بشارت خان و عابد خان و صدر خان لاولد وفات
شدند و از نعمت و خالد خان فرزندان و نواسه گان
باقی مانده حیات اند و دوند خان بهادر و صلابت خان



معه فرزندان و نواسه‌گان و نبیرگان خود حیات اند

بیان اولاد قبله‌گاهی ولی‌نعمی ابوی شاه عالم خان

شهید غفر الله تعالی ذنوبه از شاه عالم شهید این موتی

بدو بتن این فقیر پر تقصیر امیدوار مغفرت حافظ

رحمت نام فرزندی دیگر باقی نمانده و این عاجز را

نیز از فضل بیچون فرزندان سعادتمندان نصیب شده

الله تعالی ایشان را از عمر و جوانی برخوردار داشته

بسعادت جاودانی مقرون سازد و بر ملت

نبوی و شریعت مصطفوی محکم و مستحکم کرداند بفضله

وکماله کرمه ذکر در بیان اولاد آدم بن شیخ شهاب الدین

سه فرزند بوجود آمدند یکی دلاور که از مادر یک مادر

متولد شده بود دویم سجاول سیوم نبیر خان

که این هر دو

که این هر دو از مادر دیگر متولد شده بودند و از دلاور

نیز سه فرزند بوجود آمدند یکی عنایت دویم روشن

سیوم مهر خان اما نه فرزندان و نواسه‌گان دلاور

وفات شده هیچکس نماند و از سجاول نیز سه پسر بوجود

آمدند یکی خان بیک دویم کرم خان سیوم رحم خان اما

از خان بیک اولادی باقی نمانده و از کرم خان و

از رحم خان فرزندان و نبیرگان باقی مانده حیات اند

و از نبیر خان دو فرزند بوجود آمدند یکی علیجان دویم

مهین اما هر دو لاولد وفات شده اند این بود بیان

اولاد شیخ شهاب الدین علیه الرحمه که ذکر کرده شد

و کرسی بکرسی وار آورده شد پس لازم که جمیع اولاد حضرت

شهاب الدین علیه الرحمه انساب اسلاف خود را

وابسته و ضبط و لحاظ خود دارند تا با اقربا و ذوی القربا
خود واقف شده خویش و بیگانه قریب و بعید را
شناخته دقیقه از دقایق صلهٔ رحمی نامرعی بگذارند
که در تحت وعید نباشند کما روی عن عائشة
رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه
وسلم انه قال الرحم متعلقة بالعرش
یقول من وصلنی وصله الله ومن قطعنی
قطعه الله وایضاً عن ابی سعید ابن زید
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الرحم
شجنة من الرحمن عز وجل فمن قطعها حرم الله
تعالی علیه الجنة وکوته خیل شعبه شده از دولت
خیل اند و ما بقی ازین هر دو خیل اولاد دولت پاشی خیل
دولت خیل میگویند و دولت خیل و ملا خیل

وبخها

وغیره علیحده علیحده بیدل میرسند و بدل از جمله اولاد
بریج است و بریج و شیرانی و میانی و ترین و آمر الدین
که پدر اورمر است این هر پنج فرزندان شرف
الدین و خیر الدین هر دو فرزندان سیره بن اند
و سیره بن و بتنی و غورغشت هر سه فرزندان
قیس عبد الرشید اند و آنچه درین وقت زبان
افغانی و فارسی ویرا افغان و زبان هندوستان
ویرا پتهان و زبان افغانی ویرا پشتو میگویند
ازین سه قسم خالی نباشد یا از اولاد سیره بن باشد
و یا از اولاد بتنی باشد و یا از اولاد غورغشت باشد
چنانچه مضمون این معنی از رباعی عمدة الخوانین خوشحال خان
ختک که از فنون فضایل خطی وافر داشته و در هر علم

ماهر بود خصوصاً در تواریخ و در دانائی و شعر افغانی
ممتاز عصر بود نیز ظاهرا معلوم میگردد که در دیوان
افغانی خود آورده است قوله پښتون په اصل سره
بنی دي او بل غورغښتي دي بن بیتني دي لودي غلزي
دي وبیت له لوره او سړه بن بوري بیا کرلاني دي
یعنی جمیع اقوام افاغنه از سه قسم خالی نباشد
وآنچه خان موصوف گفته است چه به سره بن بوري
بیا کرلاني دي از اینجا گفته که کرلانی پسر خوانده اولاد
سره بن است و زوجه وی نیز از قوم سره بن است
بنابر آن کرلانی را در ضمن سره بن آورده بند و ملحق
کرده اند و لودی و غلجی داخل قوم بیتنی اند پس ایشان
نیز در بیتنی داخل شده محسوب گشته اند چنانچه

تفصیل

تفصیل بیان هر یکی از ایشان در محل و مقام خود
ایراد خواهد یافت مخفی نماند که قیس عبد الرشید
که از جناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم به عبد الرشید
ملقب شده است از اولاد بنی اسرائیل است
خاصه از اولاد ملک طالوت که پادشاه بنی اسرائیل بود
که بیان پادشاهی وی کرده میشود و بنی اسرائیل را
ازان سبب بنی اسرائیل میگویند که ایشان اولاد
اسرائیل اند و اسرائیل نام حضرت یعقوب است
ابن حضرت اسحاق ابن حضرت ابراهیم خلیل الله
صلوات الله علی نبینا وعلیهم و حضرت اسمعیل که عرب
حجازی چنانچه قریش وغیره از نسل وی اند و حضرت
اسحاق که جمیع بنی اسرائیل از نسل وی اند هر دو فرزند

حضرت ابراهیم اند صلوة الله علی نبینا و علیهما و حضرت
یعقوب ابن حضرت اسحاق را از ان نسب اسرائیل
میگویند که اسر بزبان عبری برگزیده خدا را گویند
و عند البعضی بنده را و ائیل بمعنی الله پس مرکب است [بمعنای عبد الله]
و مخفی نماند که الله تعالی طالوت را ملک پادشاه فرموده
کقوله تعالی اذ قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم
طالوت ملکا بنابران از انوقت تا الحال سرداران
را ملک میگویند آورده است که طالوت مردی مفلس بود
و در بنی اسرائیل خاصه در اولاد ابن یامین برادر حقیقی
حضرت یوسف علیه السلام که چندان مال و دولت
نمیداشت پس در انوقت که بنی اسرائیل بعد از مرور
عمر حضرت موسی علیه السلام از حضرت اشموئیل که پیغمبر

ایشان بود

ایشان بوده درخواست نموده که جهت ما پادشاهی
مقرر فرمایند تا بحسب صلاح و امر وی با کافران جنگ و
غزا نمائیم کقوله تعالی الم تر الی الملا من بنی اسرائیل من
بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا
نقاتل فی سبیل الله و بر ضمایر اصحاب مخفی نماند که [شنده]
که انچه اولوالعزم بودند اگرچه اطلاق سلطنت بر ایشان
نشده اما صاحب حکم و اولوالامر بودند حاجت بادشاهان
نداشتند حقیقتا خود پادشاهان بودند چنانچه رسول
صلی الله علیه و سلم و حضرت موسی علیه السلام و انچه
سوای ایشان اولوالعزم انبیاء دیگر بودند و مامور بجنگ
و غزا نبودند قوم دیگر او را پادشاه می بایست تا
حسب الامر و صلاح وی با کافران جنگ و غزا میکردند

ایشان

چنانچه بنی اسرائیل از حضرت اشمویل پادشاه طلب کردند
حضرت اشمویل طالوت را پادشاه بنی اسرائیل مقرر
نموده ایشان را تابع طالوت ساخت تا بعد از ان
بنی اسرائیل بجنگ و غزای کافران مشغول شدند
القصه حضرت اشمویل مر بنی اسرائیل را گفت که طالوت را
پادشاه شمایان گردانیدم چرا که الله تعالی ویرا پادشاه
شمایان ساخته است کقوله تعالی اذ قال لهم نبیهم
ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا بنی اسرائیل را
از پادشاه کردن طالوت عار آمده ظاهر نمودند که
طالوت مردی مفلس است و مایان هر آینه ازو احق
و بهتر ایم کقوله تعالی نحن احق بالملک منه
ولم یؤت سعة من المال آخر الامر حضرت

الشمویل

الشمویل بنی اسرائیل با رضامندی تمام خاطر مطیع فرمان
بردار طالوت شده نمود چنانچه ایشان پادشاهت طالوت
قبول نموده همراه وی بجنگ و غزا با پادشاهی کافری
جالوت نام بدر آمده با او محاربه نمودند چنانچه تفصیل
این قصه در قرآن مجید و فرقان حمید بسیار آمده است
آخر پس طالوت در آنوقت ظاهر نموده وعده و پیمان
کرد که از دست هر کسی که جالوت کشته شود نصف
مملکت و دختر خود بدو عطا خواهم نمود تا عاقبت الامر
جالوت از دست حضرت داود علیه السلام کشته شد
کقوله تعالی وقتل داود جالوت وآتاه الله
الملک والحکمة وعلمه مما یشاء پس طالوت
بنابر وفای وعده خود [illegible] ولیکن دختر خود را
بحضرت داود علیه السلام داده از عطای نصف مملکت

عدول نمود و ملک علاوه آن خواهان کشتن وی کردید
و سوانحی آن ظلم و اذیت بر مردم غم اثر نهاده می رنجانید
و به ناحق می کشت تا آخر کارش بعد از چند گاه و چند مدت
متنبه شده نادم گشت و به مزار شریف حضرت اشموئیل علیه
السلام رفته گریه و زاری آغاز نهاده تایب و مستغفر
گشت گویند که قبر حضرت اشموئیل علیه السلام شگافته
و برخاسته با ملک طالوت در سخن آمده فرمود که ای
طالوت الله تعالی با شما فضل نموده اطاعت بر ملوک شما
نمی نمودند پس بسعی و کوشش خود ایشان را رضامند
ساخته مطیع شما ساختم و فرمان بردار گردانیدم و تابع
تو ساختم و شما آنچه کارهای شنیعه در پیش گرفتی اکنون
اگر مغفرت خواهی لازم که خود معه فرزندان که جمع ده
کس اند بغزای کفار متوجه شوید و جنگ نمایید تا آنکه

خود را کشت از قول او وعده

مهربانی کرد و تا از ذلت براحت وارسکنت به بادشاهت رسانید و اجه بنی اسرائیل

که همه

که همه شهید شوید که توبه شما این است بعد از آن الله تعالی
ترا خواهد بخشید القصه طالوت بقصد غزا از آنجا برگشته
آمده حضرت داود را طلب کرده تسلیم بادشاهت
به او نمود و تهنیت و مبارکبادی داود را فرموده وصیت
کرده گفت که ما را قصد جهاد مصمم شده میرویم اما دو قبیله
من حامله اند هرچه که از ایشان متولد شوند می باید که تربیت
آنها بجا آری حضرت داود وصیت وی قبول نموده منظور
داشت بعد از آن ملک طالوت معه فرزندان در آنجا
روانه شده بغزای کافران مشغول گشت چنانچه در مدت
چهل روز همه یازده کس شهید شدند آخر الامر بعد از آن
هر دو قبیله ملک طالوت یک یک فرزند بوجود آمده حضرت
داود بموجب وصیت ملک طالوت یکی را نام اشعیان نهاد
و دیگری را نام برخیا کرده و چون اشعیان و برخیا هر دو بالغ شده

متاهل گشتند ایشانرا نیز یک یک فرزند بوجود آمد چنانچه ارمیا
فرزند خود را نام افغان نهاده و برخیا فرزند خود را نام آصف
کرد پس چونکه دور سلطنت حضرت داود منقضی گشته دور
سلطنت حضرت سلیمان علیه السلام آمد حضرت سلیمان
آصف را وزیر خود نموده افغان را سپه سالار کرد گویند
که جن هم تابع افغان بودند و باقی امور مملکت و انتظام
سلطنت نیز بر هر دو ایشان متعلق بود و بعد از ان اولاد
افغان در کوه سلیمان ساکن گشته بدین اسلام قایم و ثابت
بودند تا آنوقتی که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
مبعوث شده ایشان در انجا بودند بنا علی هذا مردم افغانرا
در عربستان سلیمانی میگویند گویند قصه ایمان آوردن
قیس بر حضرت نبی کریم صلی الله علیه و سلم که هر گاه لمعان

انوار نور

انوار نور محمدی در جهان منتشر شده قیس نام سردار
که از جمله اولاد افغان بود با جمیع هفتاد کس بقصد ملازمت
فیض موهبت آن خیر البشر روانه شده و بخاطر خود جزم
کردند که اگر فی الواقع آن رسول آخر الزمان باشد
اوصاف وی در توریت و انجیل دیده و خوانده شده است
هر آئینه ایمان بدو خواهم آورد القصه چون قیس و غیره
مشرف ملازمت آن رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
فیض اندوز شده همگی ایشانرا اطمینان خاطر بدو شده
بشرف اسلام مشرف گشتند و ایمان بوی آوردند و چون
بعد از ان از جناب رسالت پناه مرخص شده بخانه
خود باز رفتند جمله قوم خود را از ظهور نور محمدی و ایمان آوردن
خود بروی مطلع ساختند تا ایشان نیز همگی بیکبارگی

غایبانه بود و ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گشتند و
ایشان در اصل نیز همه مسلمانان بودند چنانچه پیغمبران
و پادشاهان از ایشان در ایشان پیدا میگشتند کقوله تعالی
و اذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله
علیکم اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا واتیکم
ما لم یؤت احدا من العالمین ازین سبب که رسول
مختص برای تبلیغ احکام شرعی اند کقوله تعالی وما علی
الرسول الا البلاغ و پادشاهان جهت اجرای
احکام اسلام و انتظام امور عباد هستند کقوله علیه السلام
الملک والنبوة توامان ۵ نزد خرد شاهی و
پیغمبری چون دو نگینند در یک انگشتری ۵ و کتب سماوی
برایشان نیز نازل شده اند کقوله تعالی ولقد اتینا
بنی اسرائیل الکتاب والحکم والنبوة ورزقناهم
من الطیبات وفضلناهم علی العالمین

و فرزندان

و فرزندان حضرت یعقوب که جمله دوازده کس بودند
چنانچه حضرت یوسف و غیره همه پیغمبران بودند و حضرت
موسی و حضرت عیسی و حضرت هارون و حضرت داود
و حضرت سلیمان و حضرت ذکریا و حضرت یحیی صلوات الله
علی نبینا و علیهم و غیر ازایشان در بنی اسرائیل بسیار مبعوث
گردیده اند چنانچه جمیع یک لکهه و بیست و چهار هزار کم و زیاده
انبیا پیدا شده اند گویند که از آن جمله هفتاد هزار انبیا در
بنی اسرائیل بودند الغرض که قیس مذکور معه جمیع قوم خود
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ایمان آورده بشرف
اسلام مشرف شدند و قیس را از آن جناب لقب عبد الرشید شد
چنانچه ایشان اکثر اوقات در حضور پرنور حاضر می بودند و
جنگ و غزا می کردند گویند در فتح مکه معظمه نیز ایشان حاضر
می بودند چنانچه قدوة العارفین عمدة المحققین اسوة السالکین
اخوند درویزه قدس الله سره العزیز در تذکرة الابرار

والآثار خود آورده است که اهل مستورات افغانان
در جنگ و غزا نیز حاضر میگشتندی و با غازیان آب
رسانیدندی و تیرها گرد آوردندی و هر چند که ایشان
مامور نبودند اما رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
جهت امداد غازیان منع ایشان نفرمودی و نیز
در تواریخ وجه تسمیه پتهان مسطور است که پتان که اکنون
به تغیر السنه و مرور ازمنه به پتهان اشتهار دارد نیز از
عنایت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خطاب بقیس عبد الرشید گشت
و پتان در اصل تخته زیر جهاز را میگویند که بنای جهاز
بر آن مرتب باشد و در اینجا مراد از خطاب ایشان
این است که بنای تقویت اسلام بر شما و اولاد شما خواهد
بود و این هیچ غریب و بعید نیست که اگر زبان گوهر فشان

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفته باشد و دیگر آنکه اگر چه
نبی اسرائیل در شرافت با عرب برابر نشدند عرب
بهتر و افضل اند از آن سبب که حضرت رسول مقبول
خیر البشر افضل تر از همه مخلوقات است چنانچه عرش
و کرسی و جمیع انبیا و اولیا و عرش و کرسی و سماوات
و اراضی و جمیع ما فیها از روی ایشان پیدا شده اند
چنانچه گفته است اینکه اول شد پدید از جیب غیب
بود نوری جان او بی شک و ریب بعد از آن آن نور
مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم کما جاء
فی حدیث القدسی لولاک لما خلقت
الافلاک پس همچنین قوم آنحضرت نیز بهترین اقوام است
حکی النبی علیه السلام عن جبرئیل علیه السلام العرب

خیر انا س ثم خیرهم محمد نفق فیهم خیر خیر هم
اما ما تحت از عرب مر بنی اسرائیل را الله تعالی نیز شرافتی
داده چنانچه در کلام مجید جابجا همان احوال ایشان
فرموده است و چند مقام نیز ایشان را بار نست نعمت
مخاطب نموده کقوله تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا
نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی
العالمین و نیز دین را کاهی از دست نداده اند از
اصل نست در نست اکثر مسلمان آمده اند و امورات
عجیبه و کارهای نادره از ایشان صادر شده اند که
یکی از آن این است چونکه فرعون بر ایشان ظلم و
تعدی بسیار آورده تمامی بنی اسرائیل را غلامان ساخت
و اطفال ایشان را قتل می نمود کما فی قوله تعالی

واذ نجینا

اذ انجیناکم من ال فرعون یسومونکم سوء العذاب
یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم و فی
ذلکم بلاء من ربکم عظیم اما بنی اسرائیل همه
آن سخنها را قبول کرده اسلام را از دست ندادند
تا آنوقتی که حضرت موسی و حضرت هارون علیهم السلام
در ایشان مبعوث شده از طرف الله تعالی مامور گردیدند
که شما یان هر دو پیش فرعون فی عون رفته بنی اسرائیل را
از و خلاص کنید و ورا بدین اسلام خوانید کقوله تعالی
فاتیا فرعون فقولا انا رسولا ربک فارسل
معنا بنی اسرائیل و لا تعذبهم پس چونکه حضرت
موسی و حضرت هارون هر دو پیش فرعون رفته جد
و جهد نموده هیچ فایده نکرد و ایمان بد ایشان نیاورد

چنانچه تفصیل قصه حضرت موسی و فرعون فی عون
در قرآن شریف جابجا آمده است القصه چون حضرت
موسی و حضرت هارون بنی اسرائیل را با خود کرده
روان شده اند فرعون ازین حال اطلاعی یافت
با تمامی لشکر خود در پس ایشان روانه شده پس و پیش
می رفتند تا بر سر دریا رسیده دریا حضرت موسی را
راه داده درمیان خشک گردید و تمامی بنی اسرائیل
با حضرت موسی و حضرت هارون علیهم السلام بدین
راه گذشتند چون فرعون با تمامی لشکر خود بدان
راه در پس ایشان آمده دریا از هر دو طرف موج
زده بهم بر آمد و فرعون را با تمامی لشکر درمیان
غرق کرده اند کقوله تعالی واذ فرقنا بکم

البحر فانجیناکم واغرقنا آل فرعون وانتم
تنظرون پس هرگاه که فرعون با تمامی لشکر خود
غرق شد بنی اسرائیل را الله تعالی از فرعون خلاص کرد اند
کقوله تعالی ولقد نجینا بنی اسرائیل من العذاب
المهین من فرعون انه کان عالیا من
المسرفین و اسلام از سر نو قوی و تازه گشت
و دیگر بنی عمالقه قوم که از جمله جباران جهان بودند
نیز حضرت موسی بقتل رسانیده عوج کافر را هم مقتول
ساخت بعد ازان پس از حضرت موسی بار دیگر
دین ضعیف شده غلبه کفر گردید تا آنوقتی که طالوت
پیدا شده معه جالوت کافری که بادشاه آنوقت
بود جنگ نمود و جالوت از دست حضرت داؤد

کشته شد کما فی قوله تعالی وقتل داود جالوت
و کفر مغلوب گردیده و دین اسلام از سر نو تازه
و قوی گشت تا آنوقتی که حضرت سلیمان علیه السلام
بادشاه ربع مسکون شده اکثر کفره جهان را از سلاطین
و غیره مسلمان ساخت که یکی از آنجمله بادشاهان عظام
که مسلمان گردیده بلقیس است چنانچه قصه وی در قرآن
مجید به تفصیل آمده است که هدهد خبر آن ملکه بحضرت
سلیمان آورده ظاهر نمود که چنین و چنان ملکه دیدم
که مثل آن دیده نشده است و تختی عظیم دارد کقوله تعالی
انی وجدت امراة تملکهم واوتیت من کل
شیء ولها عرش عظیم پس چونکه حضرت سلیمان
علیه السلام متوجه بلقیس گردیده بلقیس طاقت جنگ

نیاورده

نیاورده مسلمان گشت کقوله تعالی قالت رب انی
ظلمت نفسی واسلمت مع سلیمان لله رب
العالمین و بعد از مرور دور حضرت سلیمان حضرت
عیسی علیهم السلام در بنی اسرائیل مبعوث گردیده
همچنین انبیاء دیگر هم همیشه در ایشان مبعوث میشدند
و دین اسلام در هر وقت قایم و برحال می بود تا آنوقتی
که سرور خیر البشر مبعوث شده آفتاب نور محمدی ظاهر
گشت قیس در آنوقت اولاد افغان از قیس عبد الرشید
و غیره از وطن اصلی خود که در کوه سلیمان در نواحی
ملک شام متوطن بودند همه گرد آمده بآنحضرت صلی الله
علیه وسلم ایمان آوردند و بشرف اسلام مشرف
گشتند چنانچه سابق ازین هم ایراد یافته بعد از آن

بسببی حوادث زمانه مردم افغانان از کوه سلیمان متحمل
شده آمده بنواحی غزنی و قندهار ساکن شدند تا آنوقتی
که سلطان محمود پادشاه چند دفعه بقصد تسخیر ممالک
هندوستان آمده بی بهره و بی فتح باز گشته التجا بافغانان
آن نواحی برد که در غزنی و قندهار ساکن بودند و بخانه ایشان
در آمده امداد و معاونت خواست چنانچه گویند
که دوازده هزار سوار و دوازده هزار پیاده از مردم
افغانان آنواحی رفاقت وی نموده خانه دار کوچیده
همراه وی آمدند و مقدمة الجیش شده متوجه هندوستان
گشتند چنانچه تمامی ممالک هندوستان را تا دکهن فتح
نمود تا بجدی که در دکهن در موضع سومنات بتی که بدر
و جواهر مکلل بود آنرا نیز بدست آورده بشکستند چنانچه

کفته

کفته بتی دیدم از عاج در سومنات مرصع چو در جاهلیت منات
ومنات نام بتی است از جمله بتان ثلاثه قریش کما فی
قوله تعالی افرایتم اللات والعزی ومنات
الثالثة الاخری الغرض سلطان محمود اکثری کفار
ا بقتل رسانیده و مردم افغانرا جابجا را بنا بر عتماد
کلی قایم نموده بگذاشت تا بعد ازان روزی مردم
اهل افغان از هر هر قوم و درجه بدرجه مرتبه بمرتبه در
هر عصر و هر وقت تا الی یومنا هذا می آیند و در هر
جا و هر مکان متوطن اند و در ولایت وطن نیز
آنچه کفار در ضلع کابل و جلال آباد بودند چنانچه در
و تر لمغان و دروازه هیچ و دروازه کهندی آنها همه

[illegible]
[illegible]

از وسمت افغانان انجا کشته شده مستاصل کشتند و یا
مسلمان شده مامون مانده اند و آنچه در ضلع
پیشاور و لنگر کوت بودند چنانچه در ملک تالاش
و پنج کوره و کوهستان و جمله دنبیره و در متوزئی و بهکلی
آنها نیز اینچنین کشته شده یا مسلمان شدند و درین وقت
نیز بهر داران و غیر افغانان ولایت و وطن جمع میشوند
و یکی را عمده وقت و مصلح زمانه باشد چنانچه سیدی
یا عالمی آنرا امام و پیشوائی خود سازند و هر کس فراخور
استطاعت مایه و توشه از خانه خود بر میدارند و
بمنازل و مراحل مسبب روز به راه کم و بیش میروند
و با کافران جنگ و غزا میکنند و زن و بچه آن قوم

اسیر میسازند

اسیر میسازند و خود ها را شهید و غازی میکنند
بی انکه غرض حطامی و طمع دنیاوی در آن کسی را
منظور نظر باشد بلکه خالصاً لوجه الله و متابعت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم میروند و
جنگ و غزا با کافران میکنند با وجودیکه مردم
کثیر زیاده از مردم صلحا و اتقیا سعی و کوشش میکنند
و جهد و غزا مینمایند کقوله علیه السلام ان الله
لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر محض از برای
اینکه از علماء عصر خود میشنوند که هر گاه آن کسی که
در جنگ و غزا بمیرد و شهید شود سعادت ابدی
و حیات جاودانی حاصل نماید کما قال الله تعالی

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
بل احياء عند ربهم الى اخره و كما قال عليه السلام
والذي نفسي بيده لوددت ان اقتل
في سبيل الله ثم احيي ثم اقتل ثم احيي ثم
اقتل واگر حیات مانده غازی شد از گناهان گذشته
پاک وی پاک خواهد شد و معاصی سابقه وی محو و
عفو خواهد گشت کقوله علیه السلام ضرب السیوف
محاء للذنوب اگرچه در مردم افغانان فسق و فجور و
جهل و بی اعتدالی هم واقع و شایع است اما بسبب
دعاء حضرت خیر البشر که در حق قیس عبد الرشید کوبند که
کرده است و خطاب پتان بردی و اولاد وی نهاده است

ازبد اعتقاد

از بد اعتقادی و گمراهی دور اند و بدین اسلام محکم و
مستحکم اند و اکثر و ایشان اولیاء عظام و فضلاء کرام
شده اند و از اول تا آخر کفرشکن اند چنانچه در هنگام
نیز چون غلبهٔ هرهته کفره شده تمامی هندوستان را
از دکهن تا پورب و پنجاب در قبضهٔ اقتدار خود
آورده هیچکس را از بادشاه و امیر و راجگان پای آن
مجال مقاومت نمانده از راه غرور و نخوت متوجه
ملک کتهیر شده چند سال با افغانان کتهیر محاربه و مقاتله
نموده تا وقتی که خبر این واقعه بسمع همایون اشرف
و اعلی حضرت غیاث الاسلام و المسلمین فخر الدولت
و الدین اسوت الملوک و السلاطین احمد شاه بادشاه

غازی و وزرا فی خلد الله ملکه و سلطانه محض برای
تقویت اسلام و ننگ ناموس اهل افغانان و
استیصال کفره بقصد جنگ و غزا از ولایت روانه
شده آمده در بلده دار الخلافه شاه جهان آباد دایره دولت
کشیده جمیع خوانین معظمین افغانان هندوستان حامی
دین حبیب الرحمن معه عساکر ظفر مآثر جهت رعایت
اهل اسلام نیز روانه حضور لامع النور حضرت ظل سبحانی
گردیده ملک شهنشاه شاه جهان پناه غیاث الاسلام
والمسلمین اسوة الملوک و السلاطین فخر الدولت
والدین مفتخر و مباهی بود پس چونکه توفیق ایزدی
رفیق افغانان بود آن کفار را قرین کرد و نواح

شاه جهان

شاه جهان آباد مقهور ساخته علف صمصام خون
آشام گردانیده و دفعه ثانی نیز هم برین هیئت گرد
نواح در مواضع شهر سکندره تاراج گردانیدند و
دفعه ثالثه چون تمامی مرهته و دکهن عروج نموده به بانی
رخت ادبار آوردند نیز چون عون الهی و فضل باری
همه اهل افغانان بوده بکلی و تمامی آن کفره را بقتل رسانیدند
مستاصل ساختند و زن و بچه ایشان را قید ساخته
اسیر نمودند تا دین اسلام بحال و برقرار مانده الحال
نیز الله تعالی بفضل خود استیصال افغانان گردانند تا
کفره نابقیه چنانچه سکهه و فرنگی و جاته و باقی مرهته
از دست افغانان اهل اسلام به برکت دین

حضرت علیه السلام مستاصل گشت و نام و نام کفره و کافری
از میان برخیزد که نام ایشان تا روز قیامت بر ایشان
ثابت و برقرار ماند و رونق دین اسلام الی یوم القیام
از ایشان صورت پذیرد آمین یا خیر الناصرین بحرمت
سید المرسلین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه
و تابعه و تبع تابعه اجمعین الی یوم الدین و اگرچه
غرض بنده از تصنیف این رساله اظهار انساب خود
و اخبار اولاد اقارب خود بود اما ضمنا از راه توسط
بیان انساب جمیع اقوام افاغنه نیز در آورده شده
مرقوم میگردد چرا که اجمال الحقائق و معارف آگاه
آخوند درویزه قدس سره در تذکرة الابرار و الاشرار

خود آورده

خود آورده است و تفصیل آن در تواریخ شیر شاهی
و خانجهانی و غیره آمده است و مرتبه توجه موجب
حدیث خیر البشر که خیر الامور اوسطها
واقع است مختار این بنده گردیده که آن این است
که این عاجز بر آن اکتفا کرده خلاصه انساب مرقوم
و هر خیل در آورده تا معلوم هر کس شود که فلانی قوم
و فلانی خیل از اولاد سربن است و سلسله نسل
ایشان به سربن میرسد و فلانی قوم و فلانی خیل از
اولاد بیتن است و سلسله نسل ایشان به بیتن منتهی
میگردد و فلانی خیل و فلانی قوم از اولاد غورغشت است
و سلسله نسل ایشان به غورغشت ملحق میشود تا خوانند

وشنونده بوجه احسن بهره ور گردیده براصل ونسل بهر
ازایشان اطلاع یابند واین فقیر را بدعای خیر خاتمه یاد
آرد و بر ضمایر الوالالباب پوشیده نماند که اولاد فرزندان
حضرت یعقوب صلوة الله علی نبینا وعلیه را که جمله دوازده
کس بودند بنی اسرائیل میگویند و در بنی اسرائیل اولاد افغان
بن ارمیان بن ملک طالوت را افغان میگویند و
در اولاد افغان اولاد قیس عبد الرشید پتهان میگویند
و پتهان و پشتی هر دو الفاظ مترادف اند یعنی پشتی
جهاز اسلام و آنچه درین عصر افغان را پتهان میگویند
مراد ازان اولاد قیس عبد الرشید است از قیس عبد الرشید
سه فرزند بوجود آمدند یکی سربن دوم بیټن سوم

غورغشت گویند که اسم مخفف سربن ابراهیم بود اما از غایت
حلم وتحمل که هر چند کسی وبرا سخت وبد گفتی وقهر وغصه
وبرا هرگز نیامدی پس بران سبب مادر و پدر وبرا
گفتندی که چه قسم سربنی هستی که به هیچ چیز گرم نمیشوی
ای چه قسم سرد خوئی هستی که اصلا ترا قهر وغصه
نمی آید ونیز میگویند که اسم مخفف بیټن شیخ بیټ بود اما
به بیټن مشهور شد چنانچه اولاد وبرا بیتهنی میگویند
وبیټن مردی صالح وبنهایت متدین بود ونیز گویند
که اسم مخفف غورغشت اسماعیل بود اما بسبب بسیار لهو و
بازی وجستن که عادت اطفال است مادر و پدر
وبرا میگفتندی که چیزی کارخانه هم میکنی یا تمام روز



غور غشت منزنی پس چونکه بزبانی افغانی لعب او و
غورغشت میگویند وی نیز باین اسم مشهور شده
فصل اول در بیان اولاد سره بن ولد قیس عبد الرشید
از سره بن ولد قیس عبد الرشید دو فرزند بوجود آمدند
یکی شرف الدین که اهل افغان ویرا شرخبون میگویند
دویم خیر الدین که اهل افغان ویرا خرشبون میگویند
ذکر در بیان اولاد شرف الدین ولد سره بن
بن قیس از شرف الدین بن سره بن پنج فرزند بوجود
آمدند یکی شیرانی دویم ترین سیوم میانی چهارم بریچ
پنجم امیر الدین که پدر مرهت بیان احوال اولاد شیرانی جن
سره بن گویند که سره بن از طرف والده شیره

پسران قیس عبد الرشید دو پسران شد یکی شرف الدین دویم خیر الدین

غورغشت

غور غشت است اما چونکه والده شیرانی در حال طفولیت
وی وفات شده و با مادر دیگر موافقت شیرانی را
نیفتاده نزد فرزندان غورغشت که خالوهای وی بودند
برفت و در آنجا کلان شده متاهل گشت و حصه و قسمت
برابر فرزندان ایشان از اینها یافت و سهیم
و همه قدر ایشان شد بنا بر آن چون اولاد از وی در آنجا
بوجود آمده آنرا غورغشتی میگویند و در غورغشتی محسوب
میشوند شیرانی و جلوانی و سیدانی قوم و با همه اولاد
شیرانی اند و قوم بابر با بین کوه کیسه و دیره اسمعیل خان
سکونت میدارند و سوای خیلها مذکوره و انچه ایشان
در میان خود خیلها شده خندان مشهور شد آغا

بیان اولاد ترین ولد شرف الدین بن سره

جمیع این اولاد شیرانی اند و ایشان همه در
کوهی که متصل دیره غازیخان سکونت میداوند
بیان اولاد ترین علیه شرف الدین ابن سره بن
از ترین ابن شرف الدین سه فرزند بوجود
آمدند یکی سپین که بسبب سفید رنگی به سپین مسمی
گشت و اولاد وی را نیز سپین ترین میگویند
و سپین را چهار فرزند بوجود آمدند یکی دور دوم
سیمان سیوم جام چهارم اوچی دوم تور که بسبب
سیاه رنگی به تور مسمی شد و اولاد وی را تور ترین میگویند
و تور را چهار فرزند بوجود آمدند یکی ملوی دوم کندی
سیوم شینکی چهارم بابو و ایشان هر دو چنانچه

سپین ترین

سپین ترین و تور ترین خیلها بسیار دارند اما بسبب
طوالت مرقوم نشده بدین قدر اکتفا کرده
و ایشان همه در ملک پشین سکونت میدارند
سیوم ابدال که درین وقت بشرف القاب درانی
ملقب شده چنانچه درین عصر در ایشان خصوصاً در
قبیله سدوزی سلطان سلاطین زمان مفخر افغان
و دوران سکندر جاه احمد شاه پادشاه پیدا شده است
آنکه درگاه فیضش ملک و دین را مأمن است آستان
بارگاهش خسروان را مسکن است داد تا هذا الیوم رونق
افزائی و فرمان روائی عالم است ادام الله اقباله
و ضاعف اجلاله و اجعل الی کل خیر ماله و از ابدال این

ترین دو فرزند بوجود آمدند یکی جیرک دویم عیسی و
از جیرک ولد ابدال سه پسر بوجود آمدند یکی بوبیل دوم
بارکه سیوم ولکو و از عیسی پسر ابدال پنج فرزند بوجود
آمدند یکی علی زئی دویم نور زئی سیوم اسحاق زئی
چهارم ماکو پنجم خاو کاکی که این پنج را پنج پائی میگویند
وایشان همه در ملک قندهار سکونت میدارند
بیان اولاد مبانی ابن شرف الدین ولد سره بن
غورفی ولوفی و روحانی و توخی و خرشبین این همه
اولاد وی اند و آنچه که خیلهای دیگر در میان ایشان
پیدا شده چندان مشهور نیستند ازان سبب نوشتن درینجا
نیامد و ایشان همه در ملک کوهچه بطرف شرقی

قوم شرانی سکونت میدارند بیان اولاد بریچ بن
شرف الدین ولد سره بن از بریچ ابن شرف الدین
دو فرزند بوجود آمدند یکی داود از داود شش فرزند
بوجود آمدند یکی شیخ ثابت که اولاد ویرا ثابت زئی
میگویند دویم علی که اولاد ویرا علی زئی میگویند
سیوم بدل که اولاد ویرا بدل زئی میگویند چهارم
شکر که اولاد ویرا شکر زئی میگویند پنجم بردکی که اولاد
ویرا بردکی زئی میگویند ششم چوپان که اولاد ویرا
چوپان زئی میگویند دویم حسن و از حسن ابن بریچ
پنج فرزند بوجود آمدند یکی بادک که اولاد ویرا بارک زئی
میگویند دویم لباک که اولاد ویراب زئی میگویند

سیوم زکوک که اولاد ویرا زکوزی میکویند چهارم
مندو که اولاد ویرا مندوزی میکویند پنجم
راده که اولاد اورا رادوزی میکویند اما اکنون
در موضع شوراوک که وطن اصلی ایشان است
بریچ بسته خیل اشتهار دارد یکی بدل زی دویم زکوزی
سیوم مندوزی و چوبان زی و ملیزی اگرچه
خیلهای کلان می داشتند اما بحسب قسمت اکثر
اینها از انجا برخاسته آمده بملک یوسف زیی
متوطن شدند چنانچه بعضی از یوسف زیی نیز مرتبه
بمرتبه بهندوستان آمده در اطراف و جوانب
هندوستان متفرق گشتند و قدری خیل در انجا

تاهنوز

تاهنوز باقی مانده اند چنانچه از ایشان در موضع شوراوک
قدری خلق مانده معدودی چند خانه اند بنابر قلت
خیلهای خود داخل خیلهای ثلثه مسطوره شده اند
نامی علیحده و خیلی جدا ندارند و خیلهای دیگر
چنانچه شکرزی و راوزی وغیره نیز قدر خلق که هستند
معه بابت زی که از اصل کم اند همگی و تمامی داخل خیلهای
ثلثه مذکوره شده اند علیحده در تعداد و شمار نمی آیند
وانچه از مردم بدل زی در موضع شوراوک هستند
اکنون بسه خیل موسوم شده اند چنانچه سالار زی و
مین زی و داود زیی و استماع افتاده که در موضع
شوراوک از مردم بدل زی و ملاخیل و دولت خیل

کسی نمانده همگی بملک یوسف زی آمده متوطن گشتند
و از یوسف زی نیز اکثر ایشان برخاسته بهندوستان
آمدند و بعضی تا هنوز در انجا ساکن و متوطن اند و زکوزی
و مندوزی نیز در میان خود خیلها دارند بیان اولاد
امیرالدین ابن شرف الدین ولد سره بن که برادر مهترست
و از امیرالدین ابن شرف الدین یک فرزند بوجود آمده
اورمر نام و از اورمر بن امیرالدین اولاد وی بسیار
بوجود آمده که آن را اورمر میگویند و نام امیرالدین بدر
اورمر از میان ساقط شد و اورمر نیز در میان خود خیلها
دارند اما بسبب عدم اشتهار در تحریر نیامدند و ایشان
همه در شهر کانی گرم متصل قوم لوهانی سکونت میدارند

اولاد امیرالدین بن شرف الدین بن سره بن

وگویند

وگویند که بوکی و زیرک نیز هر دو قوم از اولاد وی
هستند و نیز شنیده شده است که بوکی از اولاد غورشت اند
والله اعلم بالصواب تا این بود بیان شجره اولاد
شرف الدین بن سره بن که مرقوم شد دویم بیان فرزندان
خیرالدین ابن سره بن ولد قیس عبدالرشید از خیرالدین
ابن سره بن سه فرزند بوجود آمدند یکی کند دویم متند
سیوم کاسی و از کند ابن خیرالدین دو فرزند بوجود
آمدند یکی غوزی که اسم مخصه وی ابراهیم بود اما بسبب
تولد غورستان به غوری مشهور شد دویم خشی که نام
وی در اصل شیخی بود اما بسبب مرور سنین و تغیر
السنه به خشی مشهور شد بیان فرزندان اولاد غوزی ابن

و اسم فرزندان ابنای خیرالدین بن سره بن

ابن خیرالدین دو فرزند تولد
یک غوز دویم خشی
۱ ۲

کنداز غوری ابن کند پنج فرزند بوجود آمدند یکی خلیل واز
خلیل ابن غوری دو فرزند بوجود آمدند یکی شیخ عمر دوم
بره و اولاد ایشان هر دو برادران سه خیل شده یکی باروزی
دوم موتی زی سیوم ساک زی دوم داود دواز
داود ابن غوری چهار فرزند بوجود آمدند یکی محمود که بامو
مشهور شده و اولاد ویرا اموزی میگویند دوم امنی
که اولاد ویرا امنی زی میگویند سیوم مندک که اولاد
ویرا مندک زی میگویند چهارم یوسف که اولاد ویرا نام
علیحده معلوم نشده او را اوودزی میگویند سیوم
مهمند از مهمند ابن غوری دوازده فرزند بوجود آمدند
یکی مهیار که اولاد ویرا مهیار زی میگویند دوم کوکو

که اولاد

که اولاد ویرا کوکوزی میگویند سیوم موسی که اولاد ویرا
موسی زی گویند چهارم یعقوب که اولاد ویرا یعقوب زی
میگویند پنجم مند که اولاد ویرا مندوزی میگویند
ششم کالا که اولاد ویرا کالی زی میگویند هفتم
هشتم عمر که اولاد ویرا عمرزی میگویند نهم ملی که اولاد ویرا
ملیزی میگویند و آن سه دیگر لاولد وفات شدند
و اولاد این هر سه برادر چنانچه خلیل و مهمند و داودزی
همه در گرد و نواح شهر پشاور سکونت میدارند چهارم
حکمنی پنجم زیرانی و بعضی میگویند که حکمنی و زیرانی
هر دو از فرزندان صلبی غوری نیستند بلکه پسرخوانده
وی اند و ایشان هر دو قوم در دامان سفید کوه در نواحی

حسن که اولاد ویرا حسن زی میگویند

جلال آباد و ننگرهار سکونت میدارند و الله اعلم بحقیقة
الحال بیان فرزندان خشی ابن کند ابن خیر الدین و ولد
سره بن از خشی ابن کند سه فرزند بوجود آمدند یکی مند
دویم تک سیوم کلان از مندی ابن خشی دو فرزند بوجود آمده
مند نام اما در مند چون بود در حال طفولیت وی وفات
شده یوسف که عم مند بود تربیت وی کرده نزد خود
کلان نمود و دختر خود را بدو از دواج داده در نکاح وی
در آورد و نزد خود نگاه میداشت و چون اولاد بسیار
از وی بوجود آمده بنا بر تغلب قوم یوسف زی میگویند
چنانچه علی العموم اولاد مند و یوسف را یوسف زی
میگویند و الا اولاد مند و یوسف از یکدیگر جدا اند

از مند

یکی عمر دویم یوسف از عمر ابن مندی یک فرزند بوجود آمد

از مند بن عمر چهار فرزند بوجود آمدند یکی ماموند که
اولاد او را ماموزی میگویند دویم خضر که بخضر مشهور
شد و اولاد وی را خضرزی میگویند سیوم رجر که اولاد
وی را رجر میگویند و رجر را سه فرزند بوجود آمدند
یکی مانی که اولاد وی را مانی زی میگویند دویم ملک تاج
الدین که اولاد وی را ملک زی میگویند سیوم اکوک اولاد وی را
اکوخیل میگویند چهارم متو که بمتو مشهور شدند و از
متو بن مند دو فرزند بوجود آمدند یکی عثمان دویم اتمان
و از عثمان بن متو نیز دو فرزند بوجود آمدند یکی امان
که اولاد وی را امان زی میگویند دویم کمال که اولاد
وی را کمال زی میگویند و از امان بن عثمان نیز دو فرزند



بوجود آمدند یکی دولت زی که اولاد ویرا دولت زی
میگویند دویم اسماعیل که اولاد ویرا اسماعیل زی میگویند
وایشان نیز درمیان خود خیلها دارند اما چونکه بسیار
معروف اند حاجت بیان ندارند بیان کمال زی و کمال
بن عثمان را دو زوجه بود دهر دوانی نام امایکی کلان ساله
و دیگری خورد ساله پس چونکه کلان ساله را بزبان افغانی
مشره میگویند اولاد ویرا مشرانی زی میگویند و چونکه
خورد ساله را بزبان افغانی کشره میگویند اولاد ویرا نیز
کشرانی زی میگویند و مشرانی زی میگویند درمیان
خود چهار خیل شده اند یکی سدیخیل دویم بوختی خیل سوم
منی خیل چهارم نیکبی خیل و نیکی خیل درمیان خود

دو خیل

دو خیل شده اند یکی اموخیل دویم زید خیل و کشرانی زی
درمیان خود بخش خیل شده اند یکی الهداد خیل دویم هاری
خیل سیوم نور ملک خیل چهارم رستم خیل پنجم دیکان خیل
ششم بره خان خیل و از اتمان بن مهتو چهار فرزند بوجود
آمدند یکی اکا که اولاد ویرا اکازی میگویند دویم کنا که
اولاد ویرا کنازی میگویند سیوم علی که اولاد ویرا علی زی
میگویند چهارم صدو که صدو را دو زوجه بودند یکی
دری نام که خدو خیل و میر احمد خیل و بنزاد خیل اولاد ویی
هستند و من حیث المجموع این را دوبزی میگویند و این
همه در ملک سمه که بزبان فارسی ویرا هموار میگویند و قوم
مند در گرد نواح لنکر کوت سکونت میدارند تا این بود

بیان مندر ان ابن عمر

بیان شجره اولاد مند ابن عمر که مرقوم شد بیان اولاد
یوسف زی ابن مندی ولد نخبی از یوسف ابن مندی
پنج فرزند بوجود آمدند یکی الیاس که اولاد ویرا الیاس زئی
میگویند و الیاس زی در میان خود پنج خیل شده است
یکی پنجپائی دویم سالارزی سیوم منصورزی چهارم گدائی
زی پنجم عائشه زی و عائشه زی بنام مادر خود مشهور
شده است دویم ملی که اولاد ویرا ملیزی میگویند
و ملیزی در میان خود سه خیل شده اند یکی جعفرزئی
دویم نورنیزی سیوم دولت زی و دولت زی
نیز در میان خود سه خیل شده اند یکی شنده زی دویم
اسماعیل زی سیوم بارکازی سیوم عیسی که اولاد ویرا

عیسی زئی

عیسی زئی میگویند و عیسی زئی نیز در میان خود خیلها دارند
اما بسبب عدم اشتهار مجموع ایشان را عیسی زئی میگویند
و این هر سه قوم چنانچه الیاس زی و عیسی زئی و ملیزی
در ملک بنیر سکونت میدارند و از این سبب سکونت
ملک بنیر بنیروال میگویند چهارم بادی و اولاد بادی
معدود چند کس هستند بحد خیل نرسیده اند پنجم اکو که اولاد
ویرا اکوزی میگویند و اکو را دو زوجه بود یکی رانی نام
که اولاد ویرا رانی زی میگویند دویم گوهره نام و از
گوهره چهار فرزند بوجود آمدند یکی شنادک که اولاد ویرا
شنادک زی میگویند و چون شنادک زی قوم اندک است
خیل دیگر در میان ایشان پیدا نشده است دویم ابا

که اولاد ویرا ابازی میگویند و ابازی نیز قوم اندکست
خیل دیگر در میان ایشان پیدا شده است سیوم بازید که
اولاد ویرا بائی زی میگویند چون بائی زی قومی
بسیار است ایشان در میان خود پنج خیل دارند یکی اپا خیل
دویم حاجی خیل سیوم موسی خیل چهارم بابوزی پنجم منور زی
ومن حیث المجموع ایشان را بابیزی میگویند چهارم خواجه
که اولاد ویرا خواجوزی میگویند و خواجوزی نیز قومی
بسیار است در میان خود هفت خیل دارند یکی الهدین
زی دویم سول زی سیوم شانیزی چهارم شموزی
پنجم ننکی خیل ششم نیت هفتم [crossed out] المجموع
جوئی که ایشان هر دو فرق در یک دفعه متصل یاد

میشوند

میشود چنانچه ایشان را نیز وجوئی میگویند و من حیث
المجموع این اقوام سبعه را خواجوزی میگویند و ایشان
با خیلهای یوسف زی همه در ملک صوات و پنج کوره مابین
همه یعنی همواره قاشقار سکونت میدارند بیان اولاد
ملک ابن خشی و لد زشد از ملک ابن خشی اولاد کم
بوجود آمده هر قدری که هستند آنها را ملکه خیل میگویند و ملکه
خیل خیل است در قوم گگیانی و ماسوای قوم ملکه خیل جمیع
قوم گگیانی اولاد دختر ملک است که کاکی می نامیدند
که ملک را دختری بود کاکی نام که آن را در عقد نکاح گگا زند
معقد علیه خویش در آورده بود چون اولاد از وی بوجود
آمده نام مادر مشهور گردید که آنها را گگیانی میگویند

وگگیانی در اصل سه گروه است یکی محمد زی که منقل خیل و
تنخل خیل هر دو خیلهای وی اند دوم عمر زی که حسن زئی
و میرزی و مندوزی خیلهای وی اند سیوم سه صده
که مکه خیل و لاله زی را من حیث المجموع سه صده میگویند
و سلیمان زی و مندنهی و موسی زی و دولت را
من حیث المجموع لاله زی میگویند و مخفی نماند که چون اولاد
فرزندان مک کم بوجود آمدند و اولاد دختر مکه بسیار شدند
تغلیباً همه را گگیانی میگویند و ایشان همه در ملک دوآبه
ما بین شهر پشاور و هشت نگر که بالفعل باشنغر معروفست
سکونت میدارند بیان اولاد عمر ترکلان ابن خرشبون لکن
ترکلانی در اصل دو خیل اند یکی محمود که مشهور به ماموند است

و ماموند را در میان خود چهار خیل دارد یکی سدین دوم
اندک سیوم اوته چهارم کگا و هم سه صده و سه صده
در میان خود سه خیل دارد یکی رشیه خیل دوم آمین خیل
سیوم اسمعیل زی و خیلهای هر دو فریق یعنی بانوند
و سه صده در میان خود نیز خیلها دارند اما بسبب طوالت
مرقوم نشدند و ایشان همه در ملک باجور ما بین قاشغار
و دوآبه سکونت میدارند تا این بود شجره اولاد خرشبون
این کند که تحریر شد بیان فرزندان زمند ابن خیر الدین
ولد سربون از زمند ابن خیر الدین پنج فرزند بوجود آمدند
یکی محمد که اولاد وی را محمد زی میگویند و محمد زی در میان خود
سه گروه شده اند یکی الیاس زی که بر اینک و چهار صده اند دوم

بارکزی که اتمان زی و رجر اند سیوم شوزی که ترنک زیی
و عمرزی و شیرپائی و بارکسازی اند و ایشان هم خیل
نیز در میان خود خیلها دارند اما بسبب طوالت مرقوم
نشدند و ایشان همه در ملک اشنغر کناره دریای سندی
مابین دو آبه و لشکر کوت سکونت میدارند دوم خنکی
که اولاد وی را خنکی میگویند و اتعینکی بن زمند شش فرزند
بوجود آمدند یکی شوربانی که اولاد وی را شوربانی میگویند
دوم غزلان که اولاد وی را غزلانی میگویند سیوم عزر که اولاد
وی را عزرزی میگویند چهارم عمر که اولاد وی را عمرزی میگویند
پنجم تبک که اولاد وی را تبکزی میگویند ششم سلیماک که احوال
اولاد وی در تواریخ معلوم نشده است و ایشان اکثر

در ملک

[illegible] پسر بارک

در ملک قلات و ترنک و بعضی در غور شدند و بعضی در
مواضع متفرقه هندوستان سکونت میدارند سیوم
نوخی که اولاد وی را نوخی میگویند چهارم نیکو که اولاد وی را
نیکوزی میگویند پنجم کتانی که اولاد وی را کتانی میگویند
و در میان اولاد و فرزندان زمند نیز خیلها بسیار اند چنانچه
هر یک خیل مذکور در میان خیلها دارند اما بسبب طوالت
مرقوم نشدند میان اولاد کاسی ابن خیر الدین ولد سربن
گویند که شنوازی و زربانی و الوزی و کتران اولاد وی
هستند چنانچه قوم شنوازی مابین مستا و در جلال آباد
متصل خیبر سکونت میدارند و مابقیه اقوام مذکوره متصل
بلوچستان بدی سکونت میدارند و نیز میگویند که کاسی را

٣ پسر سیم نوخی
٤ پسر چهارم نیکو
پسر پنجم کتانی

۱۰

هرگز فرزند بوجود نیامده بود اما یک فرزند از زمند برادر خود
خواسته بفرزندی کلان نمود چنانچه این اقوام مذکور از
اولاد آن برادرزاده وی اند والله اعلم بحقیقة الحال
تا این بود سلسله اولاسپون ولد قیس عبدالرشید که
مرتبه بمرتبه مسطور شد فصل دویم در بیان فرزندان
بیتن ولد قیس عبدالرشید از شیخ بیتن ولد قیس عبدالرشید
سه فرزند و یک دختر بوجود آمدند یکی اسمعیل دویم شیبون
سیوم کچین چهارم دختر بی بی متو نام اما خیلهای فرزندان
بیتن چندان مشهور نشده اند هر قدر خلق که هستند تمام
بدر مشهور اند و علی العموم ایشانرا متنی میگویند و ایشان
همه در کوه مابین لوانی و قوم وزیر سکونت میدارند و اولاد

بی بی متو را نیز متی میگویند چنانچه فرزندان بی بی متو
دختر شیخ بیتن از بی بی متو سه فرزند بوجود آمدند یکی
غلزی که بالفعل بغلجی مشهور است که اولاد وی مابین
کابل و قندهار سکونت میدارند دویم لودی که اسم
محضه وی ابراهیم بود سیوم سروانی و از غلزی پسر
متوسه فرزند بوجود آمدند یکی ابراهیم دویم تورانی سیوم
بولر و از ابراهیم پسر غلزی دو پسر بوجود آمدند یکی هجت
دویم سهاک چنانچه سلیمان خیل و علیخیل و هاروکی وغیره
مجموع سیزده خیل اولاد هجت هستند که بیان هر یک ایشان
موجب تطویل است و ترکی و یوسف خیل وغیره مجموعه هفت
خیل اولاد سهاک اند اما بسبب تطویل بیان ایشان نشده

و از تورانی ابن غلزی دو فرزند بوجود آمدند یکی بارو دوم
بابو و از بارو ابن تورانی دو فرزند بوجود آمدند یکی توخی
دوم هوتک و از توخی ابن بارو چهار فرزند بوجود آمدند
یکی نهمند دوم نور سیوم ایوب چهارم حسن و ایشان نیز
هر چهار برادر چهار خیل شده اند در میان خود خیلها دارند
اما بسبب طوالت در تحریر نیامدند و از هوتک ابن بارو
چهار فرزند بوجود آمدند یکی یوسف دوم عرب سیوم دولت
چهارم ملک یار و ملک یار را سه پسر بوجود آمدند یکے
تازی دوم رحمی زی سیوم حسین و از بابو ابن تورانی
دو فرزند بوجود آمدند یکی لاغزی دوم طاهری و ایشان
نیز همچنین در میان خود خیلها دارند اما بسبب طوالت د

اختصار

از لودی ابن بے بے متو

اختصار رساله بیان آنها نکرده شد بیان فرزندان لودی
ابن بی بی متو سه فرزند بوجود آمدند یکی نیازی که موسے
خیل و عیسی خیل و سنبل و سهارنگ اولاد وی هستند و من
حیث المجموع ایشان را نیازی میگویند و ایشان جمیع
فرقه مذکوره در ضلع [illegible] بهکر سکونت میدارند دوم
سیانی که سور و سرک و لوهانی و پرنی و مهیال اولاد وی
هستند و قوم مروت نیز از اولاد لوحانی و لدستانی است
سیوم دوتانی اما خیلهای دوتانی چندانی اشتهاری
ندارند هر قدر خلقی که هستند ایشان را دوتانی میگویند
و گویند که قوم ختنیه نیز در اصل از قوم متی هستند خصوصاً
از اولاد لودی اما از اولاد سروانی هستند والله اعلم

بالصواب بیان احوال سروانی ابن بی بی متو از سروانی
خیلها مشهور شده اند هر قدر خلقی که هستند همه را سروانی
میگویند و ایشان همه در ملک دهراین متصل قوم لوهانی
سکونت میدارند اما بالفعل مردم قلیل در انجا است
و اکثر در هندوستان متفرق شده اند و سروانی اگرچه
از بطن بی بی متو نیست اما اولاد سروانی نیز داخل اولاد
بی بی متو است چنانچه اولاد غلزی و اولاد لودی و اولاد
سروانی را من حیث المجموع متی میگویند از اولاد بتنی است
که جمیع اقوام ایشان را بتنی میگویند مخفی نماند که گویند که
والده حقیقی سروانی ممی نام داشت که از زوجه شاه حسین
دختر کاغ نام مطربی بود اما چون که اولاد بی بی متو بسیار شده

تغلبا

تغلبا اولاد سروانی را نیز متی میگویند که شاه حسین نام
شاهزاده خراسانی که سلسله نسب وی بروایتی بضحاک
میرسد و بقولی دیگر سلسله نسب وی بحضرت امام حسین
رضی الله عنه میرسد والله اعلم بالصواب بحسب قسمت الحجور
از ملک خود بیجا شده و آمده نزد شیخ بیتن استقامت گرفت
و شیخ بیتن تربیت وی کما حقه کرده کلان نمود چون آثار تقوی
که آثار رشد و قابلیت در وی مشاهده نمود دختر مذکوره خود
بی بی متو نام را در عقد نکاح وی درآورده چنانچه قبل از زفاف
و رسم عروسی و اعلان که ما بین الناس متعارف است
در خانه پدر از شهزاده مذکور حامله شده و بعد از رسم عروسی
و اعلان زفاف در مدت اندک متولد شد از ان سبب

وحقی نماند که غلزی را
از زبان غلزی میگویند

ولد وی را به غلزی مسمی کرده اند زیرا که بزبان افغانی دزد را
غل میگویند و زی بمعنا زائیده شد پس مراد ازین آنکه
بدزدی متولد شده است تا این بود سلسلهٔ اولاد متین
ولد قیس که مرقوم گردید فصل در بیان فرزندان غورغشت
ابن قیس عبد الرشید از غورغشت ابن قیس سه فرزند
بوجود آمدند یکی دانی دویم بابی سیوم مندی و از دانی
ابن غورغشت چهار فرزند بوجود آمدند یکی کاکر که اولاد وی
در ملک ژوب و بوری در ضلع قندهار سکونت میدارند
دویم ناغر که اولاد وی مابین قوم کاکر و سند بلوچ
در نواحی دیره غازیخان سکونت میدارند سیوم داوی
چهارم پنی و اولاد فرزندان وی بدون قوم پنی در ملک

سانکه سنداهی متصل شکارپور سکونت میدارند و صافی و کدون
اولاد پنی هستند و از بابی ابن غورغشت چهار فرزند بوجود آمدند
یکی مسیر که اولاد وی را میرزی میگویند دویم کتو که اولاد وی را
کتوزی میگویند سیوم بیر که اولاد وی را بیرزی میگویند
چهارم عزرائیل که احوال اولاد وی هیچ باینجانب معلوم نشده
و ایشان همه در نواحی قندهار سکونت میدارند و احوال
اولاد مندی ابن غورغشت نیز در تواریخ یافته نشده از آن سبب
بیان احوال اولاد ایشان کرده نشد تا این بود سلسلهٔ
اولاد غورغشت ابن قیس عبد الرشید که نوشته شد و تا این بود
هر سه سلسلهها اولاد هر سه برادران از سره بن و بیتن و
غورغشت فرزندان قیس عبد الرشید که مسطور گشت فصل

چهارم در بیان کرلانی و بیان فرزندان کرلانی گویند که
امرالدین که پدر اورمر است معه برادر خود که سیانی بود و با
ترین شکاری برفت بعضی گویند که نبیره های امرالدین بودند
که عبدالله و ذکریا نام داشتند پس علی تقدیر الاختلاف بجایی رسیدند
که لشکر در انجا شب فرود آمده و علی الصباح آن کوچیده
رفته بود ایشان هر دو بجای آن لشکر آمده سیر کردیدند
تا ناگاه یکی از ایشان سطل آهنی در انجا افتاده یافت و
دیگری یک پسری شیرخواره در انجا یافت و آن کسی که
سطل آهنی یافته بود فرزندی نداشت و آنکسی که پسر
یافته بود فرزندان بسیار داشت پس چونکه ایشان
هر دو از یکدیگر خویش و قریب بودند صاحب سطل مر صاحب

پسر را

پسر را گفت که مرا فرزندی نیست و ازین دولت بی نصیبم
اگر این پسر را بمن مرحمت فرمایی که من او را بفرزندی
پرورش نمایم تا نام من ازین پسر در عالم بماند نهایت
مهربانی تو باشد تا زنده باشم ممنون احسان تو خواهم
بود و این سطل آهنی به عوض وی بگیر آخر الامر صاحب پسر
آن پسر را به صاحب سطل داد و آن سطل آهنی ازوی خود
گرفت و نام آن پسر را بمناسبت عوض سطل آهنی کراهی
نهاد زیرا که سطل آهنی را بزبان افغانی کراهی میگویند
اما بمرور بهاد تغیر زبانها کرلانی رسیده بکرلانی مشهور
شد الحاصل آن طفل را بخانه آورده بفرزندی خود کلان
نمود پس چونکه بسن رشد و تمیز رسیده صبیه از قبایل خود

در عقد نکاح وی درآورده تا اولاد بسیار از وی بوجود
آمده اکنون مرقوم میگردد کرلانی در اصل سره بن اشت
ازینموجب که به خوانده امرالدین است و امرالدین که
پدر اورمر است بن شرف الدین است و شرف الدین
بن سره بن است و دیگر مخفی نماند که اورمر را ازان سبب
اورمر میگویند که والده وی دختر آهنگر بود چون اورمر را
مادر دیگر هم بود کاهگاهی آن مادر دیگر وی را از روی قهر
و طعنه زدی و گفتی در آن وقتی که کار از وی درست
نیامدی چه و آهنگر اورمر شه یعنی آتش آهنگر مرد بنابر آن
باسم اورمر مشهور شد بیان فرزندان کرلانی از کرلانی
پسر خوانده امرالدین دو فرزند بوجود آمدند یکی کودی

دوم لکی و از کودی فرزند کرلانی هفت پسر بوجود آمدند
از دو زوجه یکی اتمان که اولاد وی را اتمان خیل میگویند
و ایشان همه در ملک توتهی مابین ملک باجور و سوات
سکونت میدارند دوم دلزاک که اولاد وی را دلزاک
میگویند و ایشان همه در ملک دوآبه و باجور و ستم
که عبارت از تحت الحیل ملک یوسف زی است سکونت
میداشتند اما چون مردم یوسف زی ملک مذکور را
از ایشان گرفته بملک هندوستان آمده متفرق شدند
و قدری قلیل هنوز در هزاره کهلغ تعلقه اتک سکونت
میدارند سیوم ورک زی که اولاد وی را ورکزی میگویند
و این هر سه برادر از یک مادر متولد شده بودند چهارم

بابی و از بابی یکفرزند بوجود آمده آفرید نام که اولاد ویرا آفریدی
میگویند و ایشان هردو قوم یعنی ورکزئی و آفریدی
در ملک تیراه از تعلقه شهر پشاور سکونت میدارند پنجم ختک
که اولاد ویرا ختک میگویند و ایشان همه از ملک سرای
اکوره و خیرآباد و لاچی گرد نواح کوه نیلاب تا حد قوم بنوچی
و قوم وزیر سکونت میدارند ششم سکلی که قوم مغل
و ژندران و بهادرزی اولاد وی اند و ایشان همه
متصل ملک خوست سکونت میدارند هفتم خوگی که اولاد
ویرا خوگیانی میگویند و این هرچهار از مادر دیگر متولد شده
بودند و عبدالرحمن و شیرزاد و مندوزی و خربارنی و توردی
و زازی همه اولاد خوگی اند و بعضی میگویند که خوگی فرزند

کودی نیز

کودی نیست ملک از اولاد وگکی است و از گکی پسر کرلانی
دو فرزند بوجود آمدند یکی سلیمان که وزیر و بابکی زی و ملک
میری اولاد وی اند و جمیع ایشان در ملک کرمه سکونت
میدارند دوم ستنک که دوره و سورانی و سوطنی و ملخی و
کیبو و داود خیل اولاد ویند و این همه را بسبب سکونت ملک
بنو هوجی میگویند و ملک میری خیل است در قوم ننگش گویند
که سوا از اولاد ملک میری خیلها که در قوم ننگش هستند آنها
جمیع اولاد دختر ملک میر است اما چونکه اولاد دختر وی بسیار
شده و ایشان اندک بودند بنابر تغلیب جمیع را ننگش
میگویند و جمیع اقوام اولاد کرلانی درمیان خود خیلها بسیار
دارند اما بسبب اختصار رساله برانقدر اکتفا کردید تا این بود

سلسلهٔ اولاد کررانی بیان احوال قوم فرمولی خود را از
اولاد کاکر میشمارند اما صحیح این است که از اولاد کاکر نیستند
بلکه اولاد بیبر خوانده وی اند گویند که فرمول نام رودی است
در میان کابل و غزنی هر کسی که بر کنارهٔ آن رود سکونتی
میدارد نسبت آن رود بوی کرده آنها را فرمولی میگویند
پس چونکه فرمولی خود را افغانان میگویند افغانان نیستند
بلکه بسبب سکونت انجائی و اختلاط افغانان آن نواحی
مشهور بافغانان شدند بیان احوال بعض سادات که
مشهور بافغانان شده اند گویند که حضرت محمد سید گیسودراز
از ملک خود بیجا شده آمده در میان قوم کاکر و کررانی و شیرانی
استقامت نموده متوطن گشت و از هر یک قوم دختری

خواسته

خواسته در عقد نکاح خود در آورد و از آن هر سه زوجه عفیفه
وی چهار فرزند بوجود آمدند چنانچه مشوانی از دختر کاکر
متولد شده نبیرهٔ کاکر است و چنانچه ابو اولاد مشوانی
که این زمان نیز مشوانی میگویند در ملک نیره رود و مابین
سنوراوک و بلوچستان سکونت میدارند و لودین
از اولاد مشوانی است و ماندوری خود را از اولاد مشوانی
میشمارند اما بعضی میگویند که اولاد فرزند مشوانی نیستند
بلکه اولاد بیبر خوانده مشوانی اند والله اعلم بالصواب
و ورد که و هوتی هر دو از دختر قوم کررانی متولد شده نبیره های
کررانی اند چنانچه اولاد ورک در دره شنبز متصل غزنی سکونت
میدارند و اولاد هوتی در میان قوم کررانی سکونت میدارند

از اولاد

وقوم بهیار خود را اوره وک میشمارند و بعضی میگویند که اولاد فرزند وره وک نیستند بلکه اولاد دلبر خوانده وره وک اند و الله اعلم بالصواب و اشترانی از دختر قوم شیرانی متولد شده نبیره قوم شیرانی اند و اولاد اشترانی در ملک و هوه مابین دیره غازیخان و دیره اسماعیل خان سکونت میدارند این بود بیان اولاد سید محمد گیسو دراز از اقوام افغانان که مرقوم شد و ماسوای ایشان چنانچه خجندی که بخوندی مشهوراند و نیز ایشان را سید زی میگویند در قوم غور غشتی خصوصاً در قوم داودی اند و ایشان هر دو قوم چنانچه خوندی و داودی در گرد نواح قندهار سکونت میدارند و بختیار که نبیره قوم شیرانی اند در قوم شیرانی مابین کوه کیسه و دیره

اسمعیل خان

اسمعیل خان سکونت میدارند و با شیرانی سهیم و همه قرانند چنانچه گویند که سید اسحاق نام سیدی بود بغدادی او بشیء تسبیبی من الاسباب از ملک خود بیجا شده آمده در قوم شیرانی استقامت نمود و زن از قوم شیرانی خواسته و در عقد نکاح خود در آورد چون فرزندی ازان زوجه عفیفه متولد شده نامش سید حبیب نهاد چون قضاء الله بعد ازان سید اسحاق در اندک مدت فوت شده والده سید حبیب بسبب لاچارگی و درماندگی شوهر دیگر از قوم شیرانی کرده خود را بدو ازدواج ساخت چون آن مرد شیرانی در آنوقت مفلس بود و بعد ازان بسبب مناکحت والده سید حبیب

و شرف آمدن سید حبیب صاحب جاه و صاحب مکنت
شد آنرد و ظاهر نمود و گفت که این پسر را بهمه حال نجیب باید دا
نا بسبب وی من نیز نجیبار شدم پس بعد ازان روز سید
حبیب نجیبار مشهور شد و بعد ازان آنرد شیرانی نجیبار را
با فرزندان خود سهیم مقرر نموده متاهل ساخت و چونکه اولاد
ازوی بوجود آمده در شیرانی محسوب شده مشهور بافغانان
گردیدند پس این جمیع اقوام عظام مذکوره در اصل سادات
شریف النسب هستند اما بسبب خویشی و دوستی و سکونت
معه اهل افغانان داخل ایشان شده مشهور بافغانان
گردیدند والله اعلم بالصواب تحقیقه احوالات اینقدر بیان
اقوام افغانان و متعلقات ایشان از سادات وغیره

معه صحیح الذکر که بتفصیل مسطور شد و جمیع اماکن مذکوره
اهل افغان مابین ایران و توران و هندوستان است
چنانچه حد شرقی ایشان تا کشمیر است و حد غربی ایشان تا
حد قریب مشهد مقدس که درمیان این هر دو ولایت مفاصله
دو و نیم ماهه راه کم و بیش است و حد شمالی ایشان تا حد قاشقار
و حد جنوبی ایشان تا حد ملک تهته و این جمیع ملک محصوره
مابین حدود اربعه را ملک روه میگویند و پوشیده نماند
که اگرچه اهل افغان ولایت زاده از ذکر این مقامات
مستغنی اند اما چونکه اصل غرض این بنده از انشای این
رساله تعلیم افغانان هندوستان زاده بود از آن سبب
بیان هر یک شد تا از نسب و مکان هر قوم مطلع

و ازین سبب اکثر مردم افغانان متوطن
اینجای را روهیله میگویند

شده حظ وافر یابند و بالفعل در این شروع مینکردد
که در دیباچه کتاب در ثنهای ششم در مقام حدیث
ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم
فی النار الا واحدة قدری بحث شده و مذکور
مابقیه را بسبب عدم گنجایش دیباچه بخاتمه کتاب حوال
نموده موقوف شده بود آن این است که در کتب
عقاید آمده است که اهل روافض وغیره فرق مردوده
و طرق باطله سکان دوزخ خواهند بود چنانچه یکی از آنجمله
سند المحققین و برهان السالکین اخوند درویزه قدس سره
در کتاب مخزن الاسلام افغانی خود آورده است قوله
خه رافضیان د دوزخ سپی دی ترله یهدیت کی دی بی

وخلی خر دی

وخلی خر دی و در تمهید ابو شکور سلمی مسطور است که روافض
در کلام الله کافر یاد شده اند انتهی کلامه چرا که طریقه
محمدی و مذهب اهل سنت و جماعت را متروک ساخته و
با اصحاب کبار عداوت و خصومت گرفته که الله تعالی
درباب ایشان بسیار آیات نازل نموده و باین بشارت
مبشر گردانیده است کقوله تعالی والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم
باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد
لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا ذلک الفوز العظیم و مراد از سابقون
الاولون من المهاجرین که در آیت کریمه است آنها جز اند

که قبل از هجرت مکه شرفه بحضرت رسالت پناه ایمان
آورده اند و از مکه معظمه بمدینه شریفه تشریف برده مراد
از سابقون الاولون من المهاجرین والانصار از انصار اند
که قبل از هجرت رسول اکرم از مکه بمدینه آمد و با حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان بسته که اگر آنحضرت
از مکه بمدینه تشریف آرند البته ممد و معاون آنحضرت
خواهیم بود و مراد از والذین اتبعوهم که در آیت است
آن اصحاب اند که بعد از هجرت رسول مقبول بایمان
مشرف شده اند پس بر آن تقدیر جمیع صحابه مکرمه رسول
مقبول در تحت حکم رضی الله عنهم ورضوا عنه آمده
داخل حکم لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا

شدند پس آنکه آنکه با ایشان عداوت نمایند چنانچه روافض
با خلفای ثلثه وخوارج با حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی
عنهم ان انکار از آیت است وانکار از آیت موجب خذلان
وضلالت و دیگر آنکه الله تعالی در شان خلفاء راشدین
رضی الله تعالی عنهم این آیت نازل فرموده و بر این قسم مصحف
آراسته است کما فی قوله تعالی محمد الرسول الله والذین
معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون
فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
و دیگر آنکه در تفسیر این آیت است که در شان صحابه مهاجر
وانصار وارد شده است والذین جاؤا من بعدهم یقولون
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل

فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم مسطور است
که هر کسی که کینه و حسد با یکی از اصحاب پیغمبر دارد از اهل این آیت
نیست و مراد بسبقونا که در آیت است اصحاب حضرت
هستند انتهی بیانه خصوصاً آنکسی که عداوت با شیخین نماید که
آنحضرت ابابکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی
عنهما هستند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شان
ایشان فرموده است ما من نبی الا وله وزیران
من اهل السماء ووزیران من اهل الارض فاما
وزیران من اهل السماء جبرئیل ومیکائیل
علیهما السلام واما وزیران من اهل
الارض فابوبکر وعمر ونیز در شان ایشان فرموده است

هذان سیدان کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین الا
النبیین والمرسلین ونیز در شان ایشان فرموده است
اقتدوا باالذین من بعدی ابوبکر وعمر
ودیگر آنکه اول کسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم ایمان آورده وسبقت در اسلام نموده وبی
طلب معجزه وبعذر وبی اندیشه تصدیق نبوت حضرت رسول
الله صلی الله علیه وسلم کرده آن ابوبکر رضی الله تعالی عنه بود
کما فی قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق
به اولئک هم المتقون ودر تفسیر این آیت آورده است
که مراد از الذی جاء بالصدق آنحضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و مراد از صدق ابابکر رضی الله تعالی عنه است

بیاران وی را حضرت رسالت پناه بتصدیق ملقب نموده
بود دیگر آنکه در وقت هجرت از مکه معظمه خاص وی همراه و
یار غار بود کقوله تعالی ثانی اثنین اذ هما فی الغار و کما قال
النبی صلی الله علیه وسلم صاحبی فی الغار و صاحبی فی الحوض
و در روضة الاحباب مسطور است که اربع خصال لم یشارک
فیهن احد کان ثانی اثنین فی الغار و ثانی اثنین فی
العرش و ثانی اثنین فی المدفن و صلی النبی صلی الله علیه
وسلم خلفه مکررا و ایضا قال علیه السلام والله ما طلعت
الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر بعد النبیین و
المرسلین چنانچه در مدح وی نیز آمده است افضل البشر بعد
الانبیاء بالتحقیق ابو بکر الصدیق و صاحب قصیده اما فی

نیز هم برین قسم آورده است کقوله و للصدیق رجحان جلی
علی الاصحاب من غیر احتمال و در شرح فارسی وی قدوة المکاشفین
عمدة المحققین اخوند درویزه قدس سره آورده است که بعد
از پیغمبران و فرشتگان ابو بکر صدیق را فضیلت است بر همه
یاران رسول مقبول و بر همه خلایق چون عمر فاروق و عثمان
ذی النورین و علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم و بر همه امت
رسول مقبول رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بر همه
خلایق انتهی کلامه و دیگر آنکه در ایام آخر مرض چون رسول
مقبول از امامت نماز عاجز ماند اصحاب رسول صلی الله علیه
وسلم در باب امامت نماز بآنجناب عرض کردند که یا رسول الله امامت
نماز کسی باشد آنحضرت فرمود که ابو بکر را که لایق تر امامت

وی است کقوله علیه السلام مروا ابا بکر فلیصل بالناس و در
روضة الاحباب مسطور است که افضل البشر بعد از انبیا حضرت
ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه که تصدیق رسالت رسول اکرم
بی تردد و بی اندیشه نمود و نیز در ارشاد المسلمین آورده است
که جمله پیغمبران بهتر اند از جمله خلایق و محمد الرسول الله صلی الله علیه وسلم
بهتر است از جمیع پیغمبران و انبیا بهتر اند از جمیع اولیا و بهتر همه
اولیا و بهترین همه ابو بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه
و نیز در روضة الاحباب مسطور است که اول کسی که در حضور پیغمبر
صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و کفار را دعوت باسلام نمود
و اول کسی که در اسلام بمسند خلافت نشست و اول کسی که
وصیت بخلافت نمود و اول کسی که برای رسول مقبول

بذل مال و نفس خود نمود و اول کسی که از امت رسول سر
از خاک بردارد و اول کسی که ازین امت در بهشت
درآید حضرت ابابکر است رضی الله تعالی عنه و نیز در جامع
المذاهب مسطور است که روزی حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه بر منبر کوفه خطبه خواند و محمد بن الحنفیه که فرزند
امیر المومنین علی کرم الله وجهه بود از وی سوال نمود که
بهترین امت رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست فرمود
که ابو بکر صدیق است باز از وی سوال نمود که بعد از صدیق
کیست فرمود عمر فاروق است باز از وی سوال نمود که بعد
از فاروق کیست فرمود که عثمان ذی النورین است باز از وی
سوال نمود که بعد از عثمان کیست پس امیر المومنین ساکت

شد محمد حنفیه گفت تولّی با امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه
فرمود که ای محمد بدر تو مروی است از جمله مسلمانان
و در تکمیل الایمان مسطور است که عبد الرزاق که یکی از اهل روایت
و علمای حدیث است گفته است که من تفضیل شیخین میکنم بسبب
تفضیل حضرت مرتضی علی مر ایشان را و اگر علی کرم الله وجهه
تفضیل ایشان بر خود نمیکرد من هم نمیکردم پس گناهی ازین
عظیم تر نباشد که من حضرت علی را دوست دارم و مخالفت
وی بکنم و نیز در وی مسطور است که بصحت رسیده و بتواتر
پیوسته که حضرت مرتضی علی رضی الله عنه در زمان خلافت
و ایالت علانیه بر ظاهر و ملا مدح و ثنای حضرت ابو بکر و عمر
رضی الله عنهما میکرد و بیان فضیلت ایشان می نمود و نیز در وی

از صحیح بخاری منقول است که حضرت علی کرم الله وجهه
فرموده است خیر الناس بعد النبی ابو بکر و عمر و نیز در وی
مسطور است که حضرت مرتضی علی فرموده که دانا و آگاه
باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل
میکنند بر حضرت ابو بکر و عمر پس هر که مرا تفضیل کند
بر ایشان وی مفتری است هر چه بر مفتریان کنند بر وی
کردنی است و آنچه اهل شیعه میگویند که هر چه ازین باب
از حضرت علی و ائمه اهل بیت در تفضیل خلفای ثلثه
و مدح ایشان آمده است آن همه از جهت خوف دشمنان
و ترس جان خود ها گفته اند پس این سخن در غایت بعد و رکاکت
است زیرا که او اولادی شیر خدا بود و شیر را از کسی ترس نباشد و تقدیر

تسلیم پس در ظاهر و ملاوا و ان حکومت می باشد و وی
کرم الله وجهه در خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود میگفت
و در زمان خلافت و غلبه شوکت و نفاذ امر بالای منبر بر سر
جمع و ملا تفضیل ایشان می نمود پس این مذکور با خوف و تقیه
جمع نمی شود و درین باب از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه پرسیده
شد که حضرت ابوبکر و عمر را چه گوئی گفت بسیار دوست
میدارم گفتند که مردم چنان گمان می برند که تو از خوف و تقیه
اینچنین میگوئی و معتقد باطن تو خلاف این است گفت خوف
از احیا می باشد نه از اموات بعد ازین هم در آنوقت
که بعهد هشام بن عبد الملک بن مروان در آمد که امیر وقت
و سلطان عهد بود و بعد از ان گفت که اگر ما از مدح و ثنای

لفظ

حضرت ابوبکر و عمر خوف و تقیه در نظر می باشد بجز مذمت و
تقبیح هشام بن عبد الملک میکنیم که بالفعل حکومت و سلطنت
در دست و اختیار وی است پس هر گاه که حال محمد باقر که
بود که از اجزای حضرت مرتضی است که از حاکم وقت نمی ترسید
حال حضرت علی در قوت و شجاعت و جمیع اوصاف کامله
کل الکل بود خود قیاس باید کرد و دیگر از جمله اتفاقات
حسنه حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه یکی این هم بود که در آخر
همان روزی که وی بشرف ایمان مشرف شده پنج نفر از عشره
مبشره که مابین ایشان و حضرت صدیق سلسلهٔ صداقت
و دوستی استحکام داشت نیز بدلالت و ارشاد وی بسعادت
ملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شتافته دولت

ابدی دریافتند و آنحضرت عثمان و طلحه و زبیر و سعد
و عبد الرحمن بودند پس این جمله دلایل و اسانید دلالت
بر تفضیل و استحقاق خلافت ابو بکر رضی الله عنه دارد
و وزیر ثانی آنحضرت رسالت پناه که در حدیث ما من
نبی الا وله وزیران آمده است آنحضرت عمر فاروق است
رضی الله تعالی عنه که در ابتداء بعثت و دعوت خلق
که استیلاء کفره بود و شعار اسلام هنوز مخفی و غیر شایع بود
رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بدین دعا مواظبت مینمود
و میفرمود که اللهم اید الاسلام باحد العمرین
و مراد رسول مقبول از عمرین یکی حضرت عمر بود رضی الله
عنه دویم ابو جهل که نام وی نیز عمر بود و تخصیص این دو در دعا

محض

محض از برای آن میکرد که ایشان هر دو اشجع قوم و اقوای
قبیله قریش بودند اما چونکه شقاوت ازلی لاحق حال
ابو جهل بود همچنان در شقاوت ابدی گرفتار ماند و
چونکه سعادت جاودانی قرین حال حضرت عمر بود تیر دعا
در حق وی بهدف اجابت رسید بمرتبه سعادت
سرمدی و قرب جوار رحمانی متمکن گشت چنانچه شعار
اسلام بسبب وی در عرب ظاهر و باهر گردید و شعاع
دین متین در تمامی قریش منتشر گشت و احکام اسلام
بظاهر و آشکار صورت قرار یافت و آنچه واهمه خطره
کفره بود از میان ایشان زایل گشت و فرق ظهور
حق و باطل شد بنا بران وی را بفاروق ملقب ساخت و رسول

اکرم در شان وی نیز فرموده است لو کان بعدی
نبیا لکان عمر و قصیده امالی در شان وی فرموده است
قوله و للفاروق رجحان و فضل علی العثمان ذی النورین
عالی و دیگر آنکه بر هر کاریکه رای وی رفتی و بدان اقتضا کردی
وحی مطابق آن فرود آمدی کما قیل فی مدحه و رایه
موافقا للوحی و الصواب امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب
و دیگر آنکه ایشان هر دو از عشره مبشره اند چنانچه در جامع
المذاهب مسطور است و یشهد بالجنة للعشرة الذین
بشرهم النبی صلی الله علیه وسلم و اسامی ایشان درین
شعر منحصر است آنها که بشارت بهشت آمده شان
ابو بکر و عمر و ان علی و عثمان پس سعد و سعید پس از ان طلحه و زبیر

آنگاه

آنگاه ابو عبیده عبد الرحمن کقوله علیه السلام ابو بکر فی
الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی
الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمان ابن عوف فی الجنة
و سعد ابن ابی وقاص فی الجنة و سعید ابن زید فی الجنة
و ابو عبیدة ابن الجراح فی الجنة و دیگر نیز همچنین در حق
جمیع اصحاب کرام احادیث وارد شده اند کما قال
علیه السلام اکرموا اصحابی فانهم خیارکم و ایضا اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و غیرهم علی هذا القیاس
اما چونکه لا یعد و لا یحصی اند و اظهر من الشمس اند حاجت
بیان ندارد و دیگر آنکه اهل روافض بازواج مطهرات
رسول مقبول کینه و حسد میدارند و بغض و عداوت

مینمایند با وجود که الله تعالی ایشانرا در کلام مجید خود با مهات
المؤمنین یاد فرموده جهت کما قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم وازواجه امهاتهم پس هرگاه که ازواج مطهرات
رسول مقبول بامهات المؤمنین یاد شده اند پس لازم بر هر کسی
که از عهده حقوق مادری ایشان بدر آید و حقوق مادری
ایشان ادا نماید چنانچه در جواهر التفسیر در مقام تفسیر این آیت
لا تعبدون الا الله وبالوالدین احسانا مسطور است
که الله تعالی حق والدین را بحق خویش اقران داده و طلب رضای
ایشان بازبست کقوله علیه السلام رضا الله فی رضا
الوالدین و ایضا قال علیه السلام الجنة تحت اقدام
الامهات و نیز در مقام این آیت مسطور است که والدین را

خود را برضای

بفرزندان

بر فرزند چهل حق است و احسانا که در آیت شریف است
[struck through] عبارت از اقامت آن چهل حقوق است
و از انجمله چهل حقوق ده حق تعلق بتن دارد و ده حق تعلق
بزبان دارد و ده حق تعلق بدل دارد و ده حق تعلق بمال دارد
اما آنچه ده حق تعلق به بدن دارد نیست که خدمت کردن
و حرمت داشتن و بهر چه فرمایند مامور بودن و از آنچه
نهی کنند باز استادن و پی رضای ایشان بسفر نارفتن
و فرا آمدن ایشان استقبال کردن و در راه رفتن بتابعت
و پس روی ایشان کردن و در راه برای ایشان پیشی ناکردن
و چون بخوانند باجابت شتافتن و در ساختن مهمات
ایشان تقصیر و تاخیر از خود راضی نابودن و اما آنچه ده حق

تعلق بزبان دارد این است که بلطف سخن گفتن و
آواز بالای آواز ایشان برنداشتن و گستاخ با ایشان
تکلم ناکردن و ایشان را بنام ناخواندن و بکنیت نیز خطاب
نمودن و سخن بر ایشان قطع ناکردن و بر گفته ایشان
تعرض ناکردن و بامر و نهی با ایشان سخن ناگفتن و از سخن
سخت و سرد با ایشان محترز بودن و در روی ایشان
اف ناکردن و آنچه در حق تعلق بدل دارد این است
که برای ایشان ببخشاید و ایشان را دوست دارد و بشادی
ایشان شاد شود و بغم ایشان غمناک شود و بدرد ایشان
متألم شود و از بسیار گفتن ایشان رنجه نشود و تنگ
نیاید و بجفای ایشان خشمگین نشود و از آزار ایشان

بترسد

بترسد و نیت کند که خلاف قول و فعل ایشان نکنم و هرچند
که پیر و فرتوت باشند زندگانی ایشان دراز خواهد اما آنچه در
حق تعلق بمال دارد این است که جامه ایشان از جامه خود
بهتر سازد و طعام برای ایشان نیکوتر از طعام خود پزد و
در وقت طعام خوردن آنچه بهتر باشد پیش ایشان بنهد و
آنچه آرزوی ایشان باشد و تواند سرانجام نماید و آنچه از
معیشت ایشان ضروری بود باقامت آن اشتغال دارد
و با ایشان بمال و متاع مضایقه نکند و دست تصرف
ایشان بمال خود گشاده دارد و احیانا بجهت دوستان
و خویشان وی دعوتهای پاکیزه بسازد و مهمانی برتعاء
کند و چون بیمار شوند صدقه دهد و بدان صحت ایشان طلبد.

وهر که ازین حقوق یکی فرو گذاشت نماید احسان وی
در بارهٔ والدین که بالوالدین احسانا در حق این آمده است
تمام نباشد انتهی کلامه پس وای مر آنکسی را که در مقابلهٔ احسان
با مادران خود عداوت نماید و بناحق برنجاند و خصومت کند
و خود را لایق این وعید کرداند کقوله علیه السلام عاق الوالدین
لا یدخل الجنة و دیگر آنکه جمیع امهات المومنین حرم محترم
رسول مقبول اند عداوت نماید نسبت اهانت کند خود
تصور باید نمود که با رسول مقبول صلی الله علیه وسلم چه قسم
دشمن خواهد بود زیرا که غیور اول الله تعالی است
و غیور ثانی آنحضرت است خصوصا و بلا است مر آنکسی را که در
مقام حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها عداوت نماید

ونسبت بی ادبی کند که آن محبوبه و مرغوبهٔ آنحضرت بود صلی الله
علیه وسلم و بالای آسمان در شب معراج با رسول مقبول
عقد نکاح وی بسته شده کقوله علیه السلام الله زوجها و جبرئیل شاهد
چنانچه این معنی سند السالکین برهان المحققین اخوند درویزه
در مخزن الاسلام نیز آورده است قوله چه د نبی ترحمون
نوده افضله دا پدا وری سره خپزه ونو یو یعلم وکاله
بل جلوه بل نشیه و معراج کا بین شبه بر آسمان نوشته
و دیگر چون اهل منافقان بر سرا پردهٔ عصمت وی داغ تهمت
نهاده الله تعالی بجهت تسلی و تشفی خاطر مبارک رسول مقبول
و اطمینان خاطر حضرت عایشه در دفع تهمت و دفع بهتان
ده آیت نازل فرمود کقوله تعالی ان الذین جاءو بالافك

عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم
الی آخره و دیگر آنکه اهل رفضه بجناب اهل بیت و ازواج
مطهرات رسول صلی الله علیه و سلم بغض و عداوت
مینمایند و در حقیقت آن بغض و عداوت با رسول صلی الله
علیه و سلم است و بغض و عداوت با رسول مقبول موجب
ایذای آن رسول مقبول است و ایذای آن رسول مقبول
مستوجب این وعید است کقوله تعالی ان الذین یؤذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة
و اعد لهم عذابا مهینا و دیگر آنکه اهل رفضه مانند
منافقان هستند زیرا که نزدیک اکثر ایشان تقیه فرض است
و تقیه اخفای دین و استتار و پوشیدگی مذهب را گویند

چنانچه

چنانچه اهل منافقان و مشرکان در عهد رسول مقبول
خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بظاهر میگفتند که ما ایمان
مسلمان هستیم و در باطن عین کافر بودند پس این معنی خود
اظهر من الشمس است که هیچ عصر دین حق مخفی و پنهان نماند است
و هیچ رسول و نبی صلوات الله علی نبینا و علیهم صاحب دین
و ملت اخفای دین نکرده است و استتار آن نفرموده
و همه ایشان بر ظاهر خلق را دعوت مینمودند و ترویج احکام
اسلام و تشییع شعار دین متین میکردند پس آن دینی که اهل
آن دین ستر و اخفای آن لازم دانند و اظهار آن جایز
نمیشمارند آن دین دین حق نیست بلکه عین باطل است
و آنچه رفضه از راه بغض و حسد نسبت جبر بخلفای ثلثه میکنند

و میگویند که مستحق خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله
عنه بود و ایشان خلافت از وی بزور گرفته انمعنی
نیز از ایشان کذب صریح و خلاف قیاس است زیرا که
انخلافت نبوت است و نبوت امر موروثی نیست
که بعصوبت و قرابت مستحق آن می توان بود چنانچه
در ترکه و میراث ملک خلافت امری است دینی که عصبه
و غیر عصبه دران متساوی اند و بر تقدیر یکه اگر امر خلافت ام
موروثی هم بودی آن نیز از رسول مقبول بصحت پیوسته است
که لا نرث و لا نورث یعنی نه من از کسی میراث می برم
و نه از من کسی میراث خواهد برد و دیگر اینکه جبر و زجر جائی
متحقق بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب باشد و اینجا

نه چنین است زیرا که علی مرتضی رضی الله تعالی عنه با آن عظمت
و علو منصب زوجه خود فاطمه زهرا داشت رضی الله تعالی عنها
و حسنین سبط رسول الله که محبوب ترین خلق بودند فرزندان
داشت و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله
علیه و سلم با آن رفعت تابع خود داشت و زبیر ابن عمه
رسول الله با کمال شجاعت همراه داشت و بنو هاشم
با آن شوکت برادران داشت پس عجز و ناتوانی بی وجه
حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه از کجا صورت میپذیرد
پس چونکه بوجوه و دلایل مذکوره عصبه و غیر عصبه و قریب
و بیگانه در امر خلافت متساوی بودند پس هذا اصحاب
رسول مقبول بموجب آیه کریمه که و شاورهم فی الامر بکجا



شده متفق شدند و بحکم فراست و صواب دید خودها که
المومن ینظر بنور الله تعالی امر خلافت را بلایق تر
امامت سپردند که آنحضرت صدیق اکبر بود و همه باتفاق
با وی بیعت نمودند و مضمون حدیث که ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن مطابق ایمای مبارک سرور عالم صلی
الله علیه و سلم از آنشان بظهور آمد که آن این بود که در آخر
مرض چون رسول مقبول از امامت نماز عاجز مانده استطاع
خروج مسجد نداشت آنحضرت صدیق اکبر را بامامت نماز
امر فرمود کما مر ذکره مرارا چنانچه در جامع المذاهب مسطور است
که چون رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وفات یافت
صحابه رضی الله تعالی عنهم در منزل بنی سعد مجتمع شدند و باهم

کفتند

کفتند که ما از حضرت پیغمبر شنیده ایم که میفرمود که هر کس که
بمیرد و امام خود را نداند مردار مرده باشد و هر که امامت
حق نداند کافر است از برای آنکه بسیاری از امور شرعیه تعلق
بروی دارد چنانچه جمعه و عیدین و انکاح ایتام پس هر که
از حقیت امامت منکر شود کافر گردد پس در آن خلال
حضرت ابوبکر صدیق برخاست و گفت که من علی را اولی
بامامت میدانم و من در متابعت وی باشم پس امیر المومنین
حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه برخاست و شمشیر از نیام
بکشید و روی بجانب حضرت ابابکر صدیق آورد و گفت
برخیز ای خلیفه ترا نبی آخر الزمان امام گردانیده است
کیست که متابعت تو نکند و حضرت علی فرمود که من نزد

بنشد

رسول صلی الله علیه وسلم بودم که مرا امر فرمود که بگو با علی
بابی بکر تا امامت کند او میان ما پس رضا دادیم در امر دین
خود بانچه رضا داده بود رسول علیه السلام و در یک روایت
آنست که پس از وفات رسول مقبول بهفت روز و در یک
روایت دیگر پس بسه روز حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی
عنه را خلیفه ساختند و امامت فرمودند پس بعد ازان جمیع
صحابه بیعت کردند و ابابکر صدیق رضی الله عنه بخلافت مشغول گشت
و در ارشاد المسلمین آورده است که هر کسی که از خلافت
حضرت ابابکر صدیق و حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما منکر شود
کافر گردد و هر که از خلافت حضرت عثمان و حضرت مرتضی علی
رضی الله تعالی عنهما منکر شود گمراه گردد انتهی کلامه چنانچه بعد

ازان

ازان حضرت صدیق نیز در آخر حال حیات خود وصیت
نموده که حضرت عمر را خلیفه خود سازید و حضرت عمر امر
خلافت را در میان شش کس از حضرت عثمان و حضرت
علی و عبد الرحمان ابن عوف و طلحه و زبیر و سعد ابن
ابی وقاص رضی الله تعالی عنهم مشترک گذاشت و ایشان
تفویض حضرت عثمان نمودند و با وی بیعت کردند و بعد
از وفات وی خلافت بر حضرت علی بنا بر بیعت صحابه
مقرر شد چنانچه صاحب جامع المذاهب خلافت ایشان
نیز بدین ترتیب آورده است کقوله افضل البشر بعد
الانبیاء بالتحقیق ابی بکر الصدیق ثم عمر
الفاروق ثم عثمان ذی النورین ثم علی المرتضی

وخلافتهم ایضاً علی هذا الترتیب انتهی کلامه و دیگر آنکه بر رای
اولو الالباب مخفی نماند که صحابهٔ ثلاثه از یکدیگر در قبیلهٔ
قریش از دیار علیحده علیحده بودند و ابهام مرحمت در خلافت
بمقام صلهٔ قرابت هیچ نداشتند زیرا که ایشان از هوای
نفس مأمون بودند و هر کاری که میکردند مطابق قول و
فعل نبی میکردند پس آن امری که خلافت مقتضای سرور عالم
بودی از ایشان چه قسم ظاهر میشدی و بر تقدیر یکه اگر
بمقتضای نفس هم میشدند هر آئینه لازم بودی که تفویض
مسند خلافت و مرحمت این مکرمت با ابنا و اقربای خود
میکردندی نه بر بیگانه پس همه دلالت بران دارد که خلفای
اربعه مستحق خلافت بدین ترتیب بودند که مسطور شد

ودیگر آنکه

و دیگر آنکه قطع نظر ازین وجوه مسطوره و دلایل مذکوره اصحاب
دیگر نیز در آنوقت بودند اگر ایشان امر خلافت لایق تر
حال حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه دانستندی و از خلفای
ثلاثه و بلاحق نپنداشتندی هر آئینه مرتکب امر نامشروع نشدندی
و اجماع بر آن ننمودندی کقوله علیه السلام لا یجتمع امتی
علی الضلالة والبته ممد و معاون حال حضرت علی رضی الله
عنه میشدندی و اگر روا بود که تمامی صحابه یا اکثر ایشان
در خلافت و اختیار بیعت ابوبکر عمداً براه خطا رفتند و
ارتکاب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر ورزیدند و حق صریح
پوشیدند فا این سخن و نتایج آن در تمامی ملت و
شریعت سرایت کند و در هیچ جا و هیچ حکم شرعی وثوقی

واعتباری نماند زیرا که وصول قرآن و شریعت از ایشان
نمایان شده است به نقل ایشان ثابت شده و این
برغم رفضه و شیعه ظلمه و فسقه و سایر حق اند پس هیچ قباحت
و شناعتی بالاتر ازین نباشد نعوذ بالله من هذا الجهالات
والقباحت و ازینجا است که امام فخر رازی گفته است
که از آیت کریمه لا یحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون
ظاهرا معلوم میکرد نمله سلیمان را از افضی اعقل و
داناتر بود زیرا که نمله با نملهای دیگر گفت که در خانهای
خود بخزند تا لشکر حضرت سلیمان علیه السلام نادانسته
پایمالی شما پایان نکنند پس نمله تجویز نکرد که از جنود سلیمان
که اصحاب پیغمبر اند و دیده و دانسته پایمالی مورچهای شود و ظلم

برایشان

بر ایشان واقع گردد و رفضه تجویز می دارند و میگویند
که اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم عمدا حق
حضرت شیر خدا را پایمال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم کردند و اینقدر نمی دانند که سید
المرسلین بهتر از سلیمان است و اصحاب وی افضل اند
لشکر سلیمان و اهل بیت پیغمبر مرغوب ترین آدمیان
پس چونکه نمله در حق نملهای دیگر از ظلم و تعدی لشکر
حضرت سلیمان دانسته تجویز نکرد از صحابه پیغمبر چه طور در
حق اهل بیت تجویز شده باشد انتهی کلامه پس نیز علامت
استحقاق خلافت حضرت صدیق اکبر است که تمام مر اورا
و بعد از آن استحقاق خلافت حضرت عمر را بود و بعد از آن

حضرت عثمان را بود و بعد از ان حضرت مرتضی علی را رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه چنانچه
مسطور شد و در تمهید ابو شکور سلمی آورده است
هر که حضرت چهار یار را بدین مراتب نشناسد اما حضرت
مرتضی علی کرم الله وجهه را دوست تر دارد رافضی باشد
و صاحب قصیده امالی تفضیل ایشان نیز بدین قسم درجه
بدرجه آورده است قوله و للصدیق رجحان جلی
علی الاصحاب من غیر احتمال و للفاروق رجحان و فضل
علی العثمان ذالنورین عال و ذی النورین حقا کان خیرا
من الکرار فی صف القتال و للکرار فضل بعد هذا علی
الاغیار طرا لا تبال و دیگر آنکه حضرت مرتضی علی

رضی الله

رضی الله تعالی عنه در آنوقت نیز بود و مع هذا دعوای
استحقاق خود ننموده با وجودیکه در هر کار و هر امر دانا و علم
بود کقوله علیه السلام انا مدینة العلم و علی بابها و چون
که اهل رفضه بجناب حضرت مرتضی نسبت زیر دستی و
ناتوانی میکنند که خلفای ثلاثه رضی الله عنهم خلافت
از وی جبرا و تغلیبا گرفته و وی دران مجبور بود و نعوذ بالله
ازین ضلالتهم و مظنة فاسدتهم که نسبت مجبوری بجناب
حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه میکنند زیرا که وی
شیر خدا بود و مرکز دایرهٔ حق چنانچه اسد الله لقب او
و لا یخافون لومة لائم صفت او و علی مع القرآن
و القرآن مع علی منقبت او پس این کدام را تصور باید



کرد که بر شیر خدا کسی دور کرده باشند و خلافت از وی بجبر
گرفته باشند ظهور این معنی از عقل و خرد دور است و از دعوی
دوستی حضرت علی بعید که تمهید حضرت مرتضی بقسمی میکنند
که آن موجب تخفیف و تحقیر جناب عالی ایشان است
و این تعریف از قبیل تعرف الشی بما یشبه الذم است
و این مذموم و نامحمود است اما از دوستان بی عقلان
و محبان نافهمان هیچ بعید و غریب نیست کقوله
قال دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان
بود و غیرهم علی هذا القیاس ایشان این چنین نسبت
بی ادبی و بغض اهل بیت رسول مقبول صلی الله علیه و
سلم نیز میکنند که اف بر آن از دایره ادب خارج است

المتعهد

ع

[illegible] رضی الله ایشان همه مجتهدین
بودند کما قال الامام الاعظم ابو حنیفه رحمت الله علیه فی
کتاب فقه الاکبر و ما جری بین علی و معاویه رضی الله تعالی
عنهما کان مبنیا علی الاجتهاد پس آنخطائی ایشان من حیث
الاجتهاد خطائی نبود لان المجتهد قد یصیب و قد یخطی
و در ارشاد المسلمین آورده است که اجتهاد کننده
گاهی خطا میکند و گاهی صواب و بخطائی او نیز ثواب
میدهد کقوله علیه السلام ان اخطات فلک حسنة
[illegible] حسنتان انتهی کلامه و نیز رسول مقبول

موافق ...

بودحتی که هیچ کار از ایشان مخالف اقوال و افعال

حضرت سید الابرار سر نزده و هیچ عمل بمقتضای نفس و

طمع دنیاوی از ایشان ظاهر نگردید همیشه در اهتمام

کثرت مسلمین و تقویت دین و غزای مشرکین و استیصال

منافقین مشغول بودند تا آن وقتی که رخت حیات

مستعار بمالک حقیقی سپرده بجوار قدس خرامیدند

باید دانست که خلافت خلفای ار...

که تحریر می‌ریزد که مدت خلافت

